فریب جدید
در ائتلاف تثلیث و توحید

تألیف:
آیت الله العظمی علامه
سید ابوالفضل ابن الرضا برقعي قمی

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحيم

(مقدمه)

حمد بی‌حد برای خدای أحد لم یلد و لم یولد و درود بي عدد بر نبي امجد و خاتم رسولان حضرت ایزد أعني سیدنا محمد صلوات الله علیه وعلي آله الطیبین وأصحابه المنتجبین.

محقق و مسلم است که بین ضدین اجتماع نشود و الفت بین نقیضین ممکن نباشد و متنافیین را سازش نباشد و ائتلاف بین حق و باطل مانند اتحاد وجود با عدم تحقق نپذیرد و این مطلب از بدیهیات اولیه و واضحات ابتدائیه است که هر خردمندي می‌داند و تردید بخود راه ندهد».

با همة اینها مصادر امور نصرانیت امروزه چنان از خرد بیگانه شده اند که این امر محال را جایز شمرده و در پي امري غیر معقول مي دوند و امري ممتنع الوجود را طالب اند و عجب تر آنکه اینان ادعاي نورانیت فکر و تمدن نیز مي کنند، اگر چشم دارند چرا نمی‌بینند و اگر کورانند چرا خود را بینا می‌دانند. ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا﴾.

شاید حرص و آز ایشان را کر و کور ساخته و چون واله و شیداي سروري شده اند از خرد بیگانه و خود را رسوا کرده اند.

از طمع شد پاره دامان ورع | اي دو صد لعنت بر این حرص و طمع
گرگ صحرا خویش را رسوا کند | چون دکان نعل بندي وا کند

علي أي حال، ما براي آنکه کسي به دام این شیادان نیفتد و به تلة این صیادان صید نشود این کتاب را به خوانندگان تقدیم مي نمائیم و قبل از آنکه به دلائل عقلي و نقلي بپردازیم

مسلمين را سفارش خيرخواهانه و پند خردمندانه مي‌دهيم كه ديوانگان را بر خود مسلط نسازند و مردم عياش طمعكار حريص را بر خود فرمانفرما نكنند و خود را بندة هواپرستان ننموده و اين غربيان خدعه‌كار را بر خود امير و راه نما قرار ندهند كه از خداپرستي و ديناري بيگانه اند زيرا اينان در عوض يگانه پرستي مدعي سه مبدأ مي‌باشند و در عوض آنكه خدا را منزه و مقدس دانند او را به زعم خود در محل و مكان و مأوي جا مي‌دهند و در حاليكه مبدأ عالم قائم بالذات و بي‌نياز از ممكنات است، او را حالّ و عارض در محلي كه رحم زني يا بدن بنده اي عاجز مي باشد دانسته و هر كار زشتي را بر ذات اقدس او – جل و علا – جائز مي‌دانند!!

مختصر آنكه منكر توحيد و مدعي شرك اند و منكر صفات جلال و كمال حقند و نقص و عيب را بر خدا روا مي دانند و پيغمبر خود را فردي حُقه باز، حيله‌ساز، عياش بي‌باك، زنا زادة كذاب مي‌شمرند و هر فسق و فجور و خلاف عقلي را بر پيغمبر خويش روا دانند و او را مجمع زشتيها شمرد و چرنديات و خرافات را كتاب حق تعالي دانسته و بهشت و دوزخ را به رشوه خريد و فروش مي‌كنند و عادتشان زورگويي و قتل و غارت و بي‌انصافي است!!

پس در اصول و فروع دين، در مقابل اسلام قرار دارند يعني آنچه عقل و عقلا و خدا و پيغمبران فرموده اند اينان به عكس كرده وگفتار و رفتارشان برخلاف است، و ما براي اثبات آنچه ذكر شد چند مطلب را با ذكر مدارك در اين كتاب خاطرنشان نموده و خردمندان را به قضاوت مي‌خوانيم.

توحيد و ضد آن كه تثليث باشد

اولا: بايد دانست كه ما به حضرت عيسي - عليه آلاف التحية والثناء - و انجيل او ايمان داريم اما نه اين انجيل هاي دروغين جعلي و نه اين مسيح كافر فاجر فاسق صليبيها را . از اين رو اشكالات ما به اين مجعولاتست كه عهد عتيق و عهد جديد مي‌نامند. نه انجيل حقيقي منزل من عندالله را. و در بحث نبوت بطلان آن را اثبات خواهيم نمود، نه نبوت مسيح حقيقي را كه درود خداوند بر او باد.

ثانياً، سبب تأليف اين كتاب بيان حقايق و هدايت مردم و اداي وظيفة انسانيت و اخوت بشري است و لذا از اظهار عصبيت و غرض‌ورزي و تهمت و دروغ‌پردازي خودداري شده و البته خردمندان پس از مطالعة اين كتاب تصديق خواهند كرد كه ما بر خلاف مبلغين نصاري از مغالطه و سفسطه و افتراء خودداري كرده ايم . و نخست دربارة توحيد حق متعال سخن مي‌گوييم:

توحيد: اسلام دربارة توحيد مي‌فرمايد:

[آل عمران: 46]

«بياييد بر كلامي كه ميان ما و شما يكسان است اتفاق كنيم و جز الله را عبادت نكنيم و چيزي را شريكش نشماريم و برخي از ما به جز خدا، برخي ديگر را به ربوبيت نگيريم».

از اين رو مبدأ و خالق عالم وجودي ثابت، قديم، ازلي، ابدي، عالم، قادر، حي، مريد، مدرك و غني بالذات است كه يكتا و شريك و وزير و

مانند ندارد و داراي جسم و عرض نيست و فرزند ندارد ﴿⇧⑨♦♑◉❑⇖③ ⬀☠♦♑◉◆❒ ⇧☞⚲✃♦③ ⬀☠♦♑◉﴾ و ﴿⌧⬈⇦⑥⌧★ ⌚♉❍⚲🖬✍✞♉☺⌧🖏 “▪⬂⑩♦♑◉﴾ بوده و مانند هيچ يک از مخلوقات خود نيست **«تنزه عن مجانسة المخلوقين»***، حد ندارد، محدود نيست، در طرف و مکان ومحلي نيست زيرا اگر محدود باشد از غير حد خود غايب شده و بيخبر و عاجز خواهد بود. و اگر در محل و مکان و طرف باشد محتاج محل و مکان خواهد شد . و به هر چيزي احاطه دارد و محيط است . و در همه جا حاضر و ناظر است. و به هر چيز تواناست.

﴿🕮⬈⇔⚲⌧★ ⬀♏⬊⬈▤⚲🖃 ⓵⇦❍❊✡⚲☽ 🖑♦❒🕮﴾

﴿⬀⚲⚲⬀ 🖰⓿⑩♉♦❼🖒﴾ [فصلت: 54]

﴿☽⚲♌❑ ✃☞✎⅄ 🖃⚲☺◰☞ ③♦➔✍☺◰🖬➔❑♍🙠﴾

﴿🖒➔♦♉⑩⓿⚲ ⬀⬀⌘⬀⬀﴾ [آل عمران: 120]

﴿☽⚲♍· ❻◆🗁■⚲❼ 🖃⚲☺◰☞ ✍♦➔✍☺◰🖬➔❑♌◆﴾

﴿🖒➔♦♉⓿⓿⚲ ⬀⌘⚲⬀⬀﴾ [هود: 92]

﴿❒◆✃☞✎✦ 🖒➔♦♉⑩⓿🖰﴾

﴿🖃⚲☞☞♑◉⬂▤♦⌚▦♉❷⌘⇦×♦ ⬀⚲⬀⬀﴾ [البقرة: 19]

﴿❒◆✃☞✎✦ ⇖♦✍■❼🗐 🖏⬈⬊♏⬀ ★⌧⚲⇔⬈🕮﴾

﴿✸◰&⚲⓿⑨➘ ⬀⚲⬀﴾ [المجادلة: 6 – و البروج: 9]

﴿☽⚲♍· ✃☞✎⅄ ⇖♦✍■❼🗐 🖏⬈⬊♏⬀ ★⌧⚲⇔⬈🕮﴾

﴿🕭♦⑨♉③❷⌧ ⬀⬀⌘⬀⬀﴾ [البقرة: 20][1]

در تصور بشر نميگنجد و براي بشر درک ذات او ممکن نيست. حضرت باقرυ ميفرمايد: **«کلما ميزتموه بأوهامکم فهو مخلوق لکم مردود إليکم»** يعني آنچه تصور کنيد مخلوق

*- دعاي «صباح» حضرت عليυ.

1- و مقطع پارهاي از آيات ديگر.

فكر شما خواهد بود و ممكن نيست مخلوق فكر شما خالق شما باشد، زيرا بشر از درک حقيقت كوچكترين آثار قدرت او عاجز است چه رسد به خود او و چنانكه حضرت امير υ در دعاي قاموس مي‌فرمايد: «**لا تبلغ كنهها عقول العقلاء وفهوم العلماء وأوهام الحكماء**». يعني، به كنه آثار قدرت او خرد خردمندان و فهم دانشمندان و خيالات حكيمان نمي‌رسد.

نصاري چه مي‌گويند؟

خداي نصاري به خداي بت پرستان شباهت دارد. انجيل نصاري در رسالة اول يوحناي رسول، باب پنجم، شمارة 7 مي‌نويسد: «زيرا سه هستند كه شهادت مي‌دهند يعني روح و اب و مسيح، و اين سه يک هستند». و در نسخة ديگر چنين است: «آنانكه گواهي مي‌دهند در آسمان ايشان سه تايند پدر و كلمه و روح القدس و اين سه يكي هستند». و عيسي مسيح را كلمة خدا و با خدا يكي مي‌دانند چنانكه در انجيل يوحنا باب اول شمارة اول مي نويسد: «در ابتدا كلمه بود و كلمه نزد خدا بود و كلمه خدا بود».

خداي بت پرستان چنانكه پريچارد در كتاب خرافات بت‌پرستان صفحة 285 مي‌نويسد: «در تمام اديان بت پرستي مشرق يک قسم تثليث و سه‌گانه‌پرستي وجود دارد».

موريس در كتاب آثار قديمة هند جلد ششم صفحة 35 مي‌نويسد: «در تعليمات ديني بيشتر ملل بت‌پرست قول به لاهوت ثالوثي يعني خداي داراي اقانيم ثلاثه وجود داشته». كتاب سكان اول اروپا صفحة 197 مي‌نويسد: «بت‌پرستان خدا را يكي مي دانستند داراي اقانيم ثلاثه». دوان در كتاب خرافات دينها مي نويسد: «در هند قديم خداي داراي سه

اقنوم را پرستش مي‌كرده اند و آن اقانيم عبارتست از برهمه و ويشنو و سيفا و مجموع اين سه را يكي مي‌دانستند و در نماز و عبادت خود به كلمة اوم نطق مي‌كردند كه مركب از الف و واو و ميم و رمز است به سه اصل و كلمة اوم را بسيار احترام مي‌كردند و اين سه اصل را كريشنا نيز مي‌گفتند و روح القدس را متولد از كريشنا مي دانستند و كريشنا گفته : منم پروردگار موجودات، منم رمز الف و واو و ميم، منم ويشنو منم سيفا كه اين هر سه يک خدايند و اين هيئت سه‌گانه را خالق و حافظ و مهلک مي دانند و هر يک از اين سه شغل ديگري را عهده دار مي‌شود. مثلا ابن عامل اب و روح القدس مي‌شود و بالعكس».

و موريس در كتاب آثار قديمه جلد چهار ص 372 مي‌نويسد: «در معبد قديم صورت بتي يافتيم كه داراي سه سر بود بر يک جسد و اين رمزي از تثليث است».

فابر در كتاب اصل عبادت بت پرستان مي‌نويسد: «بودائي‌ها نيز مانند ديگر هنديان به خداي سه‌گانه قائلند و مي گويند: بودا خدا است و از برايش سه اقنوم است: بودي، جنسيت، جيفا».

دوام در كتابش ص 372 مي‌نويسد: «بيشتر سكنة چين و ژاپن خدايي را پرستش مي‌كنند كه داراي سه اقنوم است به نام فو و تصوير آن را در معابدشان مي‌كشيدند».

و نيز نقل كرده كه مي‌گويند: از اصل اول بدون اختيار اصل دوم صادر شد و از اين دوم اصل سوم صادر شد. و اين سه مصدر تمام موجودات‌اند.

توماس هافمن در كتاب بت پرستان قديم ص 9 مي‌نويسد: «برهما در زمان آفريدن مخلوقات به حالت ذكوريت و انوثيت بود و رمزي كه زير شكم و بين دو رانش هست نشانة تناسل است». و در ص 101

مي‌نويسد: «كلية نشانه هايي كه نصاري استعمال مي‌كنند دلالت دارد بر پرستش چيزهايي كه ذكرش شرم‌آور است وگويند: اگر مردم آگاه شوند عبادت را ترک مي‌كنند».

دوان بعد از ذكر ثالوث مصريان قديم، تثليث ايشان را ثابت كرده كاهن مصر به پادشاه مي‌گويد: بزرگتر اول خداوند است پس از آن كلمه است و با هر دو روح القدس است و هر سه داراي سرشت و طبيعتي واحد اند.

در كتاب آثار هند ص 127 آمده است كه آپولو كلمه را عب ادت مي‌كرد و تعليم مي داد كه كلمه خداوند دوم است و پسر خداوند بكر ناميده مي شود و او چندين سال قبل از مسيح بوده.

بونويک در كتاب عقايد مصريها ص 402 مي‌نويسد: «ديانت بت‌پرستي قديم مصر معتقد بوده به لاهوتي بودن كلمه و اينكه هر چيز از كلمه است و كلمه از خدا توليد شده و كلمه خدا است».

دوان مي‌گويد: «آشوريها مردوخ را كلمه و كلمه را پسر خدا و آفريدگار آسمان و زمين مي‌دانستند».

فسک در كتاب خرافات ص 205 مي‌نويسد: «بت‌پرستان روم معتقد به ثالوث بودند اول خدا سپس كلمه بعد از آن روح‌القدس».

دوان مي گويد: «پارسيان خداي د اراي سه اقنوم را پرستش مي كردند كه عبارت است از اورمزد و متراث پسر خدا و اهريمن هلاک كننده و در كتاب زردشت اين كلمه درج است سه گانة لاهوتي روشنائي دهندة جهان است».

و همچنين نقل كرده از تمام بت پرستان قديم كه داراي اين عقيدة فاسد بودند كه ابن و پدر و مادر را خالق جهان مي‌دانسته‌اند و نقش ايشان را

با آلت رجوليت و انوثيت مي كشيده اند (رجوع شود به كتاب مسيحيت و بتپرستي).

مؤلف گويد: عجب است از ناداني مردم نصراني كه گاهي مسيح را خدا و پروردگار و قديم مي‌دانند چنانكه در انجيل يوحنا باب اول شمارة اول و دوم و سوم و ساير انجيلها نوشته اند كه مسيح خالق تمام عالم است و در انجيل در رسالة به عبرانيان باب 9 شمارة 14 مسيح را داراي روح ازلي قديم شمرده و گاهي او را پسر خدا و حادث دانسته‌اند چنانكه در انجيل متي باب سوم شمارة 17 و ساير انجيلها موجود است. و گاهي او را نواده و سبط يهودا و از اولاد او مي دانند چنانكه در انجيل، در مكاشفة يوحنا باب 5 شمارة 5 نوشته‌اند و گاهي او را فدا شوندة قوم گويند چنانكه در انجيل لوقا باب اول شمارة 68 نوشته‌اند و گاهي مسيح را چنانكه كتاب «مسيحيت و بت پرستي» از مقالة ترتولي دربارة شكلهاي مسيح ذكر كرده، گاو گويند!! و گاهي مسيح را مار گويند چنانكه در انجيل يوحنا باب سيم شمارة 14 او را پسر انسان گفته و تشبيه به مار نموده و در جاي ديگر او را برة خدا و بردارندة گناه جهان گويند چنانكه در انجيل يوحنا باب اول شمارة 29 نوشته‌اند و گاهي مسيح را خداي مجسم شد ه گويند چنانكه مجلة نور عالم شمارة بهمن 36 ص 28 كه از انتشارات ونشريات نصاراي پروتستان امريكايي در تهران است مي نويسد: «خدا در بيت لحم براي هميشه شكل انسان به خود گرفت مسيح در عين حال خالق كائنات و خداوند و حافظ مخلوقات و سر كليسا است». سپس اضافه مي كند: «دانشمندان مسيحي توانسته اند با مسائل مذهبي ناشي از اشاعة عقائد و نظرية كپرنيک و گاليله پيروزمندانه مقابله كنند».

مؤلف گويد: «هوک در کتاب سفر نامة خود ص 326 مي‌نويسد که بت پرستان هند عقيده دارند که يکي از خدايان مجسم گرديد و خود را قرباني کرد که فداي گناهان مردم باشد و ژرژکوکس در کتاب ديانت قديمه مي نويسد که اهل هند معتقدند کريشنا را از درختي به دار آويختند و کريشنا که مملو از لاهوت است خود را قرباني کرده و دوان نقل کرده که هنديان اين ذکر را مي خوانند که بودا نجات دهندة جهان و بي آلت رجوليت و مسيح زائيده شدة يگانة خود را براي قرباني پيشکش کرد تا آنکه کفارة گناهان انسان گردد و او را وارث ممالک آسماني مي‌دانند.

مولر مي نويسد که بودائيان معتقدند که بودا گفته براي آن‌ها جهان رستگار گردد تمام گناهاني را که در عالم واقع شده به گردن من بگذاريد!

از آنچه ذکر شد اين مع ني معلوم گرديد که خداي بت‌پرستان خود را براي ره ايي جنايتکاران و گناهکاران فدا کرد.

عقيدة نصاري دربارة مسيح مانند عقيدة بت‌پرستان دربارة خداوند است، زيرا در انجيل رسالة اول يوحنا باب 2 مي‌نويسد: عيسي کفاره است به جهت گناهان ما و نه گناهان ما فقط، بلکه تمام جهانيان نيز. و دوان در کتاب خود ص 293 مينويسد: عيسي نجات دهندة جهان است و تمام گناهاني که واقع شده در جهان عوض اشخاصي که مرتکب آن گناهان شده‌اند، بر ذمة اوست.

و در کتاب بت پرستي و مسيحيت ص 31 از مبلغ پروتستاني نقل کرده که چون آدم به واسطة خوردن از شجرة ممن وعه معصيت کرد، خود و جميع فرزندانش خطاکار و مستحق عذاب آخرت شدند و چون خدا متصف به عدالت و رحمت است در اين مشکل واقع شد که اگر اولاد آدم را عقاب کند با رحمت او منافي است و اگر عقاب نکند منافي با عدالت است. پس مدتي در فکر حل اين مشکل بود و بالأخره

راه حل قضيه را اين طور دانست كه پسر خود را كه عين خودش مي باشد در رحم زني به صورت جنيني بگذارد تا بدين ترتيب مسيح متولد شود كه داراي چند جهت است زيرا پسر مريم است، خداي كامل است زيرا پسر خداوند است و پسر خدا عين خدا است و معصوم است از جميع معاصي بني‌آدم، و اين مسيح مدتي زندگي كند و مورد صدمات دشمن واقع شود تا آنكه بالأخره به بدترين صورت بر دار كشته و فداي بشر شده و بني آدم از معاصي خود آمرزيده شوند!

پس معلوم شد كه عقيدة نصاري شرك و كفر است راجع به خداشناسي و پرستش پروردگار و ضد و نقيض بوده و تهافت بسيار دارد. خدايي كه گاهي پدر است و گاهي مجسم و پسر است و گاهي فدايي بشر است وگاهي از مخلوق جدا و گاهي عين مخلوق است به راستي نزد عقلا مطرود است. و عجب است كه نصاري گاهي مي گويند: مبدأ عالم سه تا و گاهي مي‌گويند: هر سه يكي است. هر طفلي مي‌داند كه سه غير از يک است و يک غير از سه مي باشد. من نمي‌دانم عقلاي نصاري چگونه اين عقايد را به عنوان حقيقت پذيرفته اند؟ و البته در قرآن آياتي در مذمت و ناداني اهل تثليث وارد شده كه إن شاء الله تعالي ذكر خواهيم كرد.

پيغمبر نصاري مبتلا به تمام پليديها و زشتكاريهاست

اولا: فرزند زنا است 4 مرتبه، نخست آنكه در سفر پيدايش تورات باب 38 مي‌نويسد: يهوداي قديس با تامار كه عروسش باشد زنا كرد و اين زن دو پسر آورد به اسامي فارض و زارح و فارض زنازاده را جد مسيح شمرده ! در انجيل متي كه معتبرترين انجيلها است در باب اول در نسب مسيح گويد : ابراهيم آورد اسحق را و او آورد يعقوب را و يعقوب آورد يهودا را و يهودا آورد فار و زارح

را از تـامـار و فـارض آورد حصرون را و بـديـن ترتـيب پـدران مريم را تـا بـه مـريم مـي شمـارد و مـي‌گـويـد: عيسي مسمي بـه مسيح از او مـتـولـد شد و واضح است كه زنـا در ميـان عموم مـلـتهـا از بـدتـريـن و بـزرگـتريـن گـنـاهـان است و خـود مسيح در انـجيل مـرقس بـاب دهم فـرمـوده : «زنـا مكن و آن را از بـزرگـتريـن مـحرمـات قـرار داده».

و در انـجيل لـوقـا بـاب سوم شمـارة 24 مسيح را پـسر يـوسف بـن هـالـي بـن مـتـات شمـرده كه مـي رسد بـه حصرون بـن فـارص بـن يـهـوداي زنـازادة سابـق الـذكـر.

انـصافـا كسي كه اهل غيـرت و دي ن مـي‌بـاشد ديـنـي را كه خداي آن‌هـا از زنـا بـه دنـيـا آمـده بـاشد و بـعد پـيـغمـبـر شده بـاشد، مـي‌پـذيـرد؟

مـرتـبـة دوم يـكي از اجداد مـسيح بـوغر است كه از زن زنـاكـاري بـه نـام راحاب بـه دنـيـا آمـده است چـنـانـكه در انـجيل مـتـي بـاب اول در نـسب مـسيح مـي‌گـويـد: و شمـلـون، بـوغر را از راحـاب آورد و راحاب بـه تـصريـح تـورات سفـر يـوشع بـن نـون بـاب دوم زنـاكـار بـوده است!

مـرتـبـة سوم يـكي از اجداد مـسيح سليـمـان بـن داوود است مـطابـق بـاب اول انـجيل مـتـي سليـمـان از زن اوريـا بـه زنـا مـتـولـد شده مـطابـق تـورات كـتـاب دوم سمـوئـيل بـاب 11 كه داوود اوريـا را بـه كـشتـن مـي‌دهد و بـا زن او بـه زنـا ! هم‌بـستـر مـي‌شود. آفـريـن صد آفـريـن بـه ايـن ديـنـي كه خدا و پـيـغمـبـرانـش از زنـا بـوجود آمـده انـد!!

آيـا مـتـي و لـوقـا و سايـر نـصاري از كـتب و تـألـيـفـات خودشان بـي‌خبـرنـد يـا مـعتـقدنـد زنـا عيب و نـنگ و گـنـاه نـيست . ايـن نـيـز مـخالـف بـا تـورات و انـجيل است زيـرا در تـورات سفـر تـثـنـيـه بـاب 22 شمـارة 23 زنـا را مستوجب سنگسار و قـتـل دانـسته است كه انـجيلـهـا گـاهي مسيح را پـسرخدا مـي‌گـويـنـد و گـاهي مـي‌گـويـنـد بـي‌پـدر است و گـاهي فـرزنـد غيـر خدا، گـاهي او را بـه شوهر مـادرش يـوسف بـن يـعقـوب يـا

شوهر ديگر مادرش يوسف بن هالي نسبت مي دهند در حالي كه هر طفلي را اگر پدر داشته باشد بايد به پدرش نسبت دهند و الا به مادر نسبت مي دهند نه به شوهر مادر! مگر آنكه بگويند قبل از آنكه يوسف شوهر مريم شده باشد نعوذ بالله با او زنا كرده! و يسوع يعني عيسي از زنا متولد شده و إلا هيچ كسي نسبت طفل را به شوهر مادر نمي‌دهد.

ثانيا: انجيل متي و لوقا با يكديگر در شمارة پدران و اجداد عيسي و هم چنين در نامهاي ايشان اختلاف بسيار دارند. مثلا متي او را به سليمان بن داوود و لوقا او را به ماشان ابن داوود منسوب كرده، متي پدران عيسي را تا حضرت ابراهيم چهل تن و لوقا 52 تن دانسته و خلاصه انجيلها با يكديگر اختلاف و تناقض بسيار دارند.

يسوع يعني عيسي كذاب و دروغگو است

در دهها مورد خطاگويي انجيلها ظاهر است. مثلا انجيل متي باب 22 شمارة 43 و 44 عيسي را از نسل داوود نمي‌داند و حال آنكه در باب اول او را از نسل داوود شمرده! و همچنين باب 12 انجيل مرقس و باب 20 انجيل لوقا.

خطاي ديگر در انجيل يوحنا باب هفتم دروغي است كه عيسي به برادرانش مي گويد: شما به اين عيد برويد اما نمي آيم ولي چون برادرانش رفتند او هم رفت اما بخفا!!

دروغ ديگر در انجيل لوقا آن است كه در باب اول شمارة 33 مي‌گويد: خداوند تخت پدرش داوود را به عيسي عطا خواهد كرد و او بر خاندان يعقوب تا ابد پادشاهي خواهد كرد و حال آنكه عيسي پادشاهي نكرده و مانند حضرت داوود سلطنت نداشته مگر آنكه بگويند سلطنت باطني داشته تازه ابدي بودن مخصوص ذات خدا است.

دروغ ديگر در انجيل مرقص آن است كه در باب دهم شمارة 34 و هم متي باب 17 شمارة 22

مي‌نويسد: عيسي را خواهند كشت و او در روز سوم از قبر برخواهد خاست، ولي در اواخر انجيل مرقس و ساير انجيلها آمده است كه دو شب بيشتر در قبر نبوده و روز دوم از قبر برخاسته.

عيسي در باب پنجم انجيل متي شمارة 17 و 18 و 19 مي‌گويد: گمان مبريد كه آمده ام تا تورات ي ا صحف انبيا را باطل سازم نيامده ام تا باطل كنم و به شما مي گويم تا آسمان و زمين زائل نشود همزه يا نقطه‌اي تورات زائل نخواهد شد پس هر كس يكي از اين احكام كوچكترين را بشكند يا به مردم چنين تعليم نمايد در ملكوت آسمان كمتر و حقيرتر شمرده شود . اما بعدا همين عيس ي و شاگردانش تمام تورات و شريعت موسي را تغيير دادند و بر هم زدند و حرام آن را حلال كرده مثلا با اينكه در باب 19 انجيل متي شمارة 18 و 19 گويد: زنا مكن، دزدي مكن، شهادت دروغ مده، ولي در جاي ديگر، چنانكه در باب 10 و 11 كتاب اعمال در انجيل مضبوط است همه را حلا ل كرده ! و لذا مسيحيان هم هر نوع حيواني را مي خورند حتي حيوانات صدفي دريا را كه سگها نمي‌خورند.

و خود مسيح ختنه را باطل كرده و طلاق را حرام دانسته و تعطيل روز شنبه و تعداد ازواج را كه در دين يهود و تورات بوده از بين برده . هر كس مي‌خواهد تفصيل آن را بداند به تورات و اناجيل موجود مراجعه كند.

ديگر از خطاهاي انجيلها آن است كه عيسي در باب 19 متي به شاگردان خود مي گويد: چون زادة انسان بر تخت مجد قرار مي گيرد شما بر دوازده تخت قرار مي گيريد و به اسباط دوازده گانه حكم مي‌رانيد. و حال آنكه يكي از اين 12 شاگرد يهوداي اسخريوطي است كه به تصريح خود انجيل عيسيυ را به كشتن داد و او را تسليم نمود تا به دار زنند و چنانكه در اوائل كتاب رسولان انجيل نوشته‌اند از آسمان برايش عذاب نازل شد.

در باب هشتم انجيل يوحنا داستاني است كه زني زنا كرده بود و گفتند به حكم تورات بايد سنگسار شود چون مردم بيرون رفتند يا اينكه همه بر زناي او شهادت دادند و تورات هم نسبت به اجراي حدود تأكيد بسيار كرده است، ولي عيسي به آن زن گفت: من عليه تو فتوي نمي دهم برو ديگر گناه مكن!!

چنانكه در باب دوم انجيل يوحنا آمده پيغمبر نصاري با شاگردانش شراب ميخورد و احترام مادرش را رعايت نمي كند. بديهي است از آدم شرابخوار جز اين هم انتظار نميرود. ولي مشكل اينجاست كه چگونه چنين كسي مي خواهد پيامبر و الگو و مقتداي ديگران باشد؟!

پيغمبر نصاري مردم را به قطع رحم و دشمني پدر و مادر و فساد و تفرقه دعوت مي كند چنانكه در باب 14 لوقا شمارة 26 ذكر كرده كه جمع كثيري همراه عيسي مي رفتند او روي گردانيد بديشان گفت: اگر كسي به نزد من آيد و پدر و مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران حتي جان خود را دشمن ندارد شاگرد من نمي تواند بود و در شمارة 34 گويد: هر كس تمام مايملك خود را ترك نكند نميتواند شاگرد من بشود و حال آنكه قرآن مجيد ميفرمايد عيسي υ گفت: ﴿ ... ﴾ [مريم: 31- 32].

يعني، خدا مرا سفارش كرده به نماز و زكات و نيكي به مادر مادامي كه من زنده ام و مرا ستمكار و بد روزگار قرار نداده.

ولي عيساي ملت نصاري در انجيل مردم را به فساد و تفرقه و جدايي تحريك مي كند و در باب 10 متي شمارة 34 ميگويد: «گمان مبريد كه آمده ام تا سلامتي بر زمين بگذارم نيامده ام تا سلامتي

بگذارم بلکه آمده ام شمشير بگذارم زيرا آمده ام تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادر خويش و عروس را از مادر شوهرش جدا سازم » و دشمنان شخص اهل خانة او خواهند بود با آنکه پيغمبر بايد رحمة للعالمين باشد و در انجيل لوقا باب 12 شمارة 29 گويد: «من آمده ام تا آتشي در زمين افروزم». مؤلف گويد: بي‌جهت نيست که ملت نصاري اينقدر قتال و بي انصافند که شهرها را با موشکها و بمب ها و توپها به آتش مي کشند و روز به روز بر کثرت اسلحة قتاله مي افزايند ملتي که پيغمبرش چنان باشد پيروانش نيز همه خوانخوار و درنده مي‌شوند!

در باب دهم انجيل يوحنا شمارة 8 عيسي مي‌گويد: «جميع کساني که پيش از من آمدند يعني پيغمبران گذشته دزد و راهزن هستند» و در شمارة 11 گويد: «من شبان نيکو هستم شبان نيکو جان خود را فداي گوسفندان مي‌کند». و در شمارة 36 و بعد از آن مي‌گويد: «من پسر خدا هستم و خدا مرا تقديس کرده و يقين کنيد پدر که خدا باشد در من است و من در او».

ديگر از خطاهاي واضح، قصة ماده الاغي است که تمام اناجيل نقل کرده اند. در انجيل متي باب 21 گويد: «عيسي دو نفر از شاگردان خود را به دهي فرستاد و گفت: برويد و الاغي به کره اش بسته است آن‌ها را باز کرده نزد من آوريد و اگر کسي با شما سخن گفت بگوييد: خدا به اين‌ها احتياج دارد، ايشان رفتند و الاغ را با کره اش آوردند و رخت خود را بر آن‌ها انداختند وعيسي بر آن‌ها سوار شد و افراد بسياري از پس و پيش او حرکت کرده وفرياد مي‌کردند: هوشيعانا مبارک باد!»

آيا خوانندة عاقل، متعجبانه نمي پرسد كه چگونه عيسيυ بر دو الاغ سوار شده يعني هم بر الاغ و هم بر كره اش؟!! عجيبتر آنكه قبلا تورات هم اين داستان مضحک را در باب نهم كتاب زكرياي نبي آورده و گويد : خطاب كرد به دختر صهيون و گفت: بسيار وجدنما و اي دختر اورشليم آواز شادماني بخوان اينک پادشاه تو مي‌آيد او عادل و حليم و بر الاغ و كره‌اش سوار است!

ماجرا به قدري مضحک است كه بعضي از علماء در توجيه آن احتمال داده اند كه كرة الاغ بر الاغ سوار شده باشد و عيسي بر كره، يعني سه‌تائي روي هم قرار گرفته باشند! زيرا محال است يک نفر بر دو مركب سوار شود . عجائب و غرائب انجيل‌ها به همين مختصر نيست و از جمله نوشته اند: عيسي را كه ميان دو نفر به دار آويختند، هفت ديو از او خارج شد!! بايد پرسيد ديو در وجود پيامبر چه مي‌كرده است؟!

انجيل لوقا در باب 7 شمارة 37 مي‌نويسد: زن گناهكاري در خانة فريسي شيشة عطري آورد و قدمهاي مسيح را با عطر مي‌شست و با گيسوانش خشک مي‌كرد و همي بوسه مي‌داد تا آنكه عيسي به فريسي و يهوداي اسخريوطي اعتراض مي كند كه شما مرا نبوسيديد ولي اين زن بوسيد و در آخر به آن زن مي‌گويد: برو كه ايمانت تو را نجات داد . البته در انجيل يوحنا در باب 12 به اين قصه آب و تاب بيشتري داده است!

به راستي كه دين جالبي است كه با بوسيدن پاها گناهان از بين مي رود. و از باب 11 يوحنا معلوم مي‌شود كه مسيح با مريم و مژنا و خواهرش سر و سري داشته و از باب 13 يوحنا شمارة 23 معلوم مي شود كه يكي از شاگردانش را دوست مي‌داشت به طوري كه در آغوش او مي نشست و به سينة عيسي تكيه مي‌داد.

ديگر از خطاهاي اناجيل آن است كه مسيح را ظالم‌پرور معرفي مي‌كند، زيرا مسيح به فردي دزد و خائن اعتماد و رفاقت كرده و او را از خواص خود قرار داده، در حاليكه خودش به بدي و خباثت او اقرار كرده چنانكه در انجيل يوحنا باب دوازدهم مي‌گويد: يكي از شاگردان يعني يهوداي اسخريوطي پسر شمعون كه تسليم‌كنندة وي بود گفت: براي چه اين عطر به سيصد دينار فروخته نشد تا به فقراء داده شود و مقصود او فقرا نبود بلكه دزد بود و صندوق پول نزد او بود و آنچه در آن انداخته مي‌شد بر مي‌داشت و اين يهوداي اسخريوطي از حواريين آن حضرت است و چون خواستند او را به دار زنند آن حضرت را نشان داد و تسليم يهود نمود چنانكه در انجيل يوحنا باب 13 شمارة 23 و 24 مذكور است.

ديگر از مواردي كه بنا به نقل اناجيل عيسي انجام داده آن است كه شيطان را به انسان داخل مي‌كند چنانكه به يهوداي اسخريوطي داخل كرده و در انجيل يوحنا باب 13 عدد 26 مذكور است و باآنكه تصريح كرده يهودا شيطان است چنانكه در انجيل يوحنا باب ششم عدد 70 مذكور است مع ذلك او را از ميان هفتاد نفر انتخاب مي كند. جاي بسي تعجب است كه عيسي شيطان را از خواص اصحاب خود قرار داده، مگر قصد داشته فساد و فتنه ايجاد كند كه چنين اشخاصي را برگزيده است؟

بنا به نقل اناجيل، عيسي گاهي شيطان را به حيوانات زبان بسته داخل مي كند چنانكه در باب هشتم انجيل متي و هشتم لوقا و پنجم مرقس مذكور است كه چون عيسي به طرف قبر آمد دو نفر ديوانه نزد او آمدند كه از قبرهايشان بيرون آمده بودند و فرياد مي كردند ما را با تو چكار اي يسوع اي پسر خدا مگر آمده اي كه ما را قبل از موقع عذاب دهي و عقوبت نمائي و در فاصلة دوري گله‌اي خوك مي‌چريدند به اين سبب ديوها به عيسي

گفتند: اگر ما را از اين مجانين بيرون مي كني پس اجازه بده كه به اين گلة خوك داخل شويم عيسي نيز به ايشان گفت: داخل شويد، سپس ديوها از ايشان خارج و داخل گلة خوكها شدند . در انجيل لوقا نوشته كه عدد گله دو هزار بود و اين گلة خوک ناگهان خود را به دريا پرتاب كردند و در آب غرق شدند و چوپانها از ترس فرار كردند.

بايد پرسيد: اين خوكهاي بيچاره چه گناهي كرده بودند كه عيسي ايشان را به غرق مبتلا كرد و نسل آيندة آن‌ها را خوراک امت خود قرار داد.

ظلم و ستمكاري عيسي به درختان و نباتات هم رسيده در انجيل متي باب 21 عدد 19 مي‌آيد بامدادان چون عيسي به شهر مراجعت مي كرد گرسنه شد و در كنارة راه يک درخت انجير ديده نزد آن آمد و جز برگ بر آن هيچ نيافت پس آن را گفت: از اين پس ميوه بر تو نشود كه در ساعت درخت انجير خشكيد. چون شاگردان اين را ديدند متعجب شده گفتند: چه بسيار زود درخت انجير خشک شد.

مؤلف گويد: بهتر نبود پيامبر كه رحمة للعالمين است به جاي نفرين كردن، دعا مي‌كرد كه درخت بار آورد؟ آيا اين كار با نبوت متناسبتر نبود؟ البته چون غالب ملل اروپا در ظلم و تجاوز و حرص و شهوت بر ساير ملل تقدم دارند، تبعا پيامبري براي خود مي‌تراشند كه با بزهكاري آنان متناسب باشد . و در اين كار از تحريف اديان آسماني و تهمت و افتراء به پيامبر طاهر و مطهر پروردگار يعني حضرت عيسي υ نيز ابايي ندارند!

كتب ديني نصاري برخلاف عقل و علم و اخلاق است

هر كه بخواهد مي تواند به تورات و اناجيل مراجعه كند و ببيند كه تورات پيغمبران را شرابخوار و زناكار و كساني كه حتي نعمت عظماي رسالت را به حقه‌بازي كسب مي‌كنند، معرفي مي‌كند. و خدا را محتاج و مجسم قرار داده مثلا در سفر پيدايش باب اول، عدد 26 و 28 براي خدا صورت و شبيه قائل شده. و اين باطل است. و در باب دوم عدد 2 مي‌گويد: بعد از خلقت عالم خدا فارغ و آرام شد. و اين كفر و ب اطل است. و در عدد 17 خدا حضرت آدم را از خوردن ميوة درخت معرفت نهي مي‌كند! و در باب سوم عدد 8 مي‌گويد: خدا در باغ مي‌خراميد و آدم و زنش خويشتن را از حضور خداوند در ميان درختان پنهان كردند!! خدايي كه جسم و محتاج به محل و محدود باشد، قابل پرستش نيست. و در شمارة 17 مي‌گويد: زمين به سبب حضرت آدم ملعون شد. و در باب نهم عدد 21 گويد: حضرت نوح شراب نوشيد و مست شد و در خيمة خود عريان گرديد. و در باب 12 در اواخر آن گويد : حضرت ابراهيم زن خود ساره را خواهر خود معرفي كرد و موجب زناي محصنه گرديد زيرا فرعون مصر او را به زني گرفت. و در باب 18 بعد از آنكه خدا را پائين و بالا برده و بالاخره در باب 19 عدد 33 گويد: لوط پيغمبر با دختر خود زنا كرد و شراب نوشيد و شب ديگر هم شراب به او دادند و دختر كوچک با او مقاربت نمود . بالأخره تورات مملو است از اينگونه مطالب خلاف عقل و منطق، در ح الي كه ممكن نيست كتاب الهي حاوي مطالب متناقض و ضد عقل باشد.

انجيلها نيز از طرف خدا نيست و مجعول است، زيرا اخبار فوت عيسي υ و مصلوب شدنش در آن مذكور است و معلوم است كه خبر دار و موت و بعد موت عيسي به خود او نازل نشده آن هم با اختلافاتي كه در اناجيل ديده مي‌شود. البته ممكن است زمان موت پيغمبري به عنون إخبار از آينده

و اعجاز به خود او نازل شود ولي نه به صورت وقايع گذشته.

دليل ديگر بر مجعول بودن اناجيل، اختلاف و تعدد انجيل‌ها است. زيرا اگر اين كتب از عيسي باشد ديگر اين همه اختلافات انجيل مرقس و يوحنا و متي و لوقا معني ندارد، آري ممكن است يک كتاب اختلاف نسخه داشته باشد اما نه آنكه از اول تا به آخرش با هم تفاوت داشته و حتي يک باب و يک فصل مطابق هم نداشته باشد!!

چرا نصاري اهل خرافاتند؟

بعضي‌ها تصور مي كنند اگر مردم عالم شوند و علوم تجربي ترقي كند خرافات از بين مي رود و مردم متمدن شده و خرافات را دور مي ريزند. اما اين كلام صحيح نيست زيرا علوم امروزه علوم مادي است مانند فيزيک و شيمي و طب و مكانيک ... و كساني كه هم خود را مصروف اين علوم نموده اند از علوم ديني بي خبرند و از روحانيت بهره اي ندارند و به واسطة اين علوم نيز حق از باطل تميز داده نمي شود، چه بسيارند دانشمندان و متخصصان علوم جديده كه از علوم ديني اطلاعي ندارند و به ضلالت اديان باطل مبتلا مي شوند. در اروپا كه مهد تمدن و ترقي علوم امروزي است بيش از هر جا خرافات و اديان باطله انتشار دارد و مشتري باطل در آنجا بسيار است و معاصي و فسق و فجور از همه جا بيشتر رواج دارد و منشا بروز معاصي بلكه صدور آن به ممالک ديگر است . از جمله عقايد باطله يكي همين نصرانيت و كتابهاي عهدين است كه بسيار ترويج مي‌شود.

ترويج نصرانيت ترويج لامذهبي و لاأباليگري است

چنانكه تجربه شده سابقا كه مبل غين نصاري در ميان مسلمين مراوده نداشتند مردم مسلمان

پايبند دين بوده و خود را به وظائف اسلام مقيد مي‌دانستند. ولي چون مبلغين مسيحي به سرزمينهاي اسلام راه يافتند و مردم را به مسيحيت دعوت كردند و در اسلاميت شان تشكيك نمودند نتيجه اين شد مسلمين در عقائد ديني خود سست و لاابالي شدند و نصرانيت خرافي را هم نپذيرفتند. زيرا مردمي كه از خداي پاک منزه لم يلد و لم يولد بي‌مثل و مانند دست بردارند و اهميت ندهند البته به خداي زائيده شده اي كه محتاج به محل است هزاران عيب دارد معتقد نخواهند شد. مردمي كه از پيغمبر حكيم معصوم دست بردارند به پيغمبري كه داراي هزاران گناه و خطاست معتقد نخواهند شد. مردمي كه از كتاب عقلي و فطري كه مملو از حق و حقيقت است منحرف شدند البته به كتابي كه مملو از خرافات است اعتناء نخواهند كرد. نتيجه اين مي‌شود كه فعلا مي‌بينيم:

أصبح الناس لا مسلمين ولا
سكاري نصاري

پس، تبليغات مسيحي ضرر و صدمة بزرگي به عالم انسانيت و ديانت زده و به طور كلي عدالت و امانت و راستي و درستي و عقائد ديني را خراب كرده و حقه‌بازي و فساد و عصيان و رشوه خواري و زورگويي را به وجود آورده. القصه رذائل را به جاي فضائل به وجود آورده و بديها را به جاي خوبيها و زشتي و بدكرداري را جايگزين محاسن نموده است.

كشيشان و مبلغين نصاري كيستند؟

كشيشان به قول خودشان مردمي از دنيا گذشته، گوشه‌گير، ديرنشين و خيرخواه بشريت اند، حال بايد ديد اين ادعا راست است يا دروغ و اعمال و افعال ايشان را بايد سنجيد، آنچه در طول تاريخ از اعمال و افعال ايشان به ظهور رسيده ثابت مي‌كند كه ايشان مردماني شرور، مفسده‌جو و مخالف حق و دشمن حقائق علمي و گمراه كنندة بشر

بوده اند و همواره بشر را به گمراهي و خرافات سوق داده اند و در ظلم و ستم از سلاطين مغول فراتر رفته اند. و عجب اينكه اينان دشمنان سياسي خود را دنياپرست و خود را مقدس مي دانند. با اينكه مسلم است كه اختلافشان با دشمنان خود اختلاف اقتصادي است، و به منظور سوء استفادة اقتصادي، دين را ملعبه قرار مي‌دهند. به هر حال گمراهي و ظلم و تعدي ايشان بسيار است . ما چند واقعة تاريخي را به عنوان نمونه و مشتي از خروار ذكر مي‌كنيم:

نمونة اول: قضية مباهلة نصاري است با پيغمبر اسلامρ با اينكه حقانيت اسلام و ادعاي محمد ρ بر كشيشان و بزرگان نصاري ثابت شد مع ذلك تجاهل كردند و نگذاشتند نصاراي نجراي مسلمان شوند و اگر آن روز حق را انكار نمي كردند و مانع از اسلام پيروان خويش نمي شدند آن همه اختلاف و خونريزيهاي بين مسلمين و نصاري تا به امروز به وجود نمي آمد. ما ان شاء الله تعالي قضية مباهله را بعدا بيان خواهيم كرد.

نمونة دوم : جنگهاي صليبي است . از تاريخ جنگهاي صليبي كه يكي از مسببين آن يک كشيش است، م يتوان به قساوت قلب و مفسده جويي مبلغين نصاري، پي برد. جنگهاي صليبي عبارت است از هفت بار هجوم ملل مسيحي اروپا به ممالک اسلامي و قتل و غارتهاي بي شمار كه ما مختصرا آن‌ها را ذكر مي‌كنيم. در تواريخ اين جنگها ذكر شده كه ملل مسحي حتي از قتل و غارت ممالک خودشان نيز خودداري نكردند و سبب تمام آن هيجانها و قتل و غارتها، تحريكات كشيشان نصاري بوده است.

پطرس راهب در قرن چهارم هجري

یکي از علل جنگهاي صليبي و تمام قتل و غارتها پطرس راهب است که در سرزمين فرانسه در ولايت بيکاروي در شمار راهبان يعني تارکان دنيا بود و در غار ي به عبادت پروردگار مشغول شده بود. پس از مدتي غارنشيني بر اثر شنيدن آواز چاووشان کاروان زوار بيت المقدس دلش از شوق آکنده شد از غار بيرون آمد و همراه زوار قبر مسيح روانة بيت المقدس شد . هنگاميکه پطرس به اراضي سوريه و فلسطين رسيد برخلاف ميل خود آن سرزمين را د ر تصرف مسلمين يافت و چون به شهر بيت‌المقدس که اورشليم نام داشت وارد شد ديد پيروان چليپا و سه گانه پرستها بايد از مقررات دولت اسلامي پيروي نمايند . اين وضع راهب را غمگين نمود و در صدد شد که رئيس بيت المقدس را سرزنش کند. رئيس عيسويان در آن عهد شخصي بود موسوم به سمعان، او در برابر سرزنش هاي پطرس اشک حسرت باريد و هرگونه ظلم و جور را که دلش مي‌خواست، به مسلمين نسبت داد و از هيچ تهمتي فروگذار نکرد. و بالأخره اين دو نفر روزي جميع ترسايان را گرد آوردند و اين دو پيرمرد سپيدموي دست در آغوش هم کرده نوحه و گريه آغازيدند و تمام ترسايان را به گريه و سوگواري آورده و در همان مجلس پطرس و سمعان گريان و نالان سوگند خوردند که در راه تسخير بيت المقدس فداکاري کنند و کفار يعني مسلمين را از بيت‌المقدس اخراج نمايند.

عجيب است که کشيشان، مسلمين را کافر مي‌دانند

مسلماني که تمام پيغمبران را قبول دارد و عيسيυ را پيغمبر خدا و بنده اي برگزيده و پاک مي‌داند و او را روح‌الله مي‌خواند بنابراين مسيحيان

بـايـد مـسلمـين را از خود بـدانـنـد و بـا مـسلمـين مـدارا كرده ولاأقـل آزار نـكنـنـد ولـي بـالـعكس بـا يـهوديـان كـه مـنكر عيسي بـوده و او را فـرزنـد زنـا مـيخوانـنـد دوستي ك رده و عليـه مـسلمـين مـتحد شده انـد. علـي اي حال، پطرس وعده داد كـه مـردم اروپـا را بـه جنـگ بـرانـگيزد و سمعان نـيز تـعهد كرد از داخل مـسلمـين در خدمـت مـهاجمـين بـكوشد و كـارهايـي كـه بـراي فـتح و ظفـر نـصاري لازم است انـجام دهد.

چگونـه پـطرس آتـش جنـگهاي صليبـي را بـرافـروخت؟

كـاروان زوار از بـيتالـمقدس مـراجعت كرد و پـطرس بـا عزمـي راسخ بـه خاك ايـتالـيـا پـاگذاشت و در شهر روم بـه خدمـت پـاپ اوربـانـس دوم رسيـد و بـه عنـوان پـيغام از قـول سمعان هر تـهمـتي كـه تـوانـست بـه مـسلمـين نـسبـت داد و گفـت : قـبـر عيسي همـواره در مـعرض اهانـت اسلامـيـان قـرار دارد . پـاپ از گزارش پـطرس بـه سختـي مـتـأثـر گرديـد و وعده كرد بـا تـمـام نـيـروي خود در پـيـشرفـت مـقـاصد آنها بـكشود و ضمـنـا بـه پـطرس مـأمـوريـت داد كـه شهر بـه شهر و ده بـه ده در مـمـالـك اروپـا مـاجراي سفـر خود را گزارش كـنـد و مـردم را تـشويـق و تـحريـك نـمـوده تـا خود را بـراي جهاد در راه خدا مـهيـا سازنـد.

پـطرس بـر قـاطري سوار گرديـده و چلـيـپـاي (صلـيـب) بـلـنـدي بـرداشت و در كـوچـه هـا، مـيـاديـن، كـلـيـساهـا، ديـرهاي راهبـان و در پـيـشگاه مـقـامـات دولـتـي و پـادشاهـان، عيسويـان را بـراي نـجات مـولـد و مـدفـن مـسيح دعوت مـيـنـمـود. پـطرس چنـد تـن از مـسيحيـان شام و فـلـسطيـن را كـه در اروپـا يـافـت، بـا خود همـراه كرد و داستـا نـهاي عجيـب بـراي خلايـق نـقـل مـي كـرد و از ظلـم و اعمـال مـنـفـور مـسلـمـيـن هر چـه دلـش مـيخواست جعل مـي نـمـود بـه طوري كـه مـوي بـر تـن شنـونـدگان راست مـي شد و خشم همـگان بـرافـروختـه مـيشد. بـعد از آنـكـه خاك فـرانـسه را گردش كرد بـه مـمـالـك ديـگر رفـت و شهرت نـام او و غرائـب و

عجائبي كه نقل مي كرد چنان در مردم اثر كرده بود كه هر جا بساط پطرس پهن مي‌گشت مردمان گروه گروه هجوم آورده به سخنانش گوش مي دادند و از او تبرک جسته و پاره اي از پيراهن و لباش را با خود مي‌بردند. و حتي موي دم قاطرش را چيده و مانند طلسم سعادت نزد خود نگاه مي داشتند! و تدريجا كارش به جايي رسيد كه اهالي هر شهري فرسنگها به استقبالش مي شتافتند و با فرشهاي گرانبها گذرگاه او را فرش مي‌كردند و براي تبرک تراشه‌هاي سم مركبش را از نعلبند به قيمت هاي گزاف مي‌خريدند! خلاصه آنكه تبليغات پطرس زمينة خونريزي را فراهم كرد.

علل ديگر بروز جنگهاي صليبي

ممالک اسلامي وسيع كه از يک سو به چين مي رسيد و از طرفي قليچ ارسلان كه از سلاطين سلجوقي است در خاک روم روز به روز فتوحات مي كرد و آنقدر پيش رفت كه مرزهاي مسلمين به تنگة بسفر رسيد و ما بين كشور اسلام با شهر معروف قسطنطنيه كه مقر امپراطور مسيحي روم بود جز تنگة بسفر حائلي نبود و هر روز پنج بار صداي الله اكبر مسلمين در گنبد كليساي اياصوفيه مي پيچيد! امپراطور روم كه كشور خويش را در خطر ديد، هيئتي از خردمندان و دانايان قسطنطنيه را نزد پاپ به شهر روم فرستاد. ورود نمايندگان مزبور و استغاثه و استمداد ايشان بر ضد مسلمين با تبليغات پطرس به خوبي كارگر افتاد و باب فرمان داد در شهر بالاسانس از بلاد ايتاليا كنگره اي از سلاطين و امراي اروپا و ديگر بزرگان ممالک مختلف تشكيل يابد.

در آن كنگره بيش از دويست تن از كار دينال ها و كشيشان بزرگ اروپا گرد آمدند و سي هزار نفر از بزرگان و پيشوايان ممالک مختلف حضور يافتند و هيئت نمايندگي قسطنطنيه با لباس هاي زيباي رسمي خود حاضر آمدند و شكوه و جلال مردم مشرق

زمیني، دیدگان اروپائیان را خیره ساخت . هیئت اعزامي قسطنطنیه به اهالي اروپا اعلام خطر کرده گفتند: هرگاه مسلمین شهر ما را که دژ محکمي است در مرز آسیا و اروپا تسخیر کنند بي شبهه راهشان به سوي اروپا گشاده خواهد بود و به زودي تیزي شمشیرهاي برنده شان را شما اروپائیان احساس خواهید کرد زیرا مسلمین فتح تمام عالم را از فرائض دیني خود مي دانند. سپس شخص پاپ به سخن پرداخت و نهضت عموم عیسویان را براي نجات بیت المقدس و سرکوبي مسلمانان از واجبات دیني خواند و ترک جهاد را نوعي از بي‌دیني شمرد.

حاضران در آن کنگره پس از چند روز گفتگو متفقا تصمیم به جهاد گرفتند و به پاپ وعده دادند که قریبا وسائل سفر را فراهم کرده و در هر مرکزي که مقرر شود حاضر و براي جهاد بسیج عمومي اعلام شود.

پس از آن پاپ یعني اوربانس دوم از ایتالیا به فرانسه رفت و در شهر گلرمون یک مجلس شوراي دیگر تشکیل داد و در آنجا در سال 1095 نمایندگان ممالک مختلف از سفراي دول و سرداران و رؤساي کلیساها و فرمانبروایان و اقوام مختلفه چنان جمعیتي تشکیل دادند که در دشتها و جلگه هاي خارج شهر چادر و خرگاه فراوان برپا کردند و ده جلسه صحبت کردند تا دهمین جلسه که پطرس پهلوي پاپ نشسته بود اشک ریزان به پا خاست و با بیاني مؤثر راجع به مظلومیت مسیحیان فلسطین، دروغها جعل کرد . سپس پاپ آغاز سخن نمود و گفت : تقاعد و خ ودداري از جهاد براي آزادي ترسایان موجب قهر شدید خداوند است چنانکه اینک قحطي بر شما مسلط شده . اتفاقا در آن دو سه سال ممالک مختلف اروپا دچار قحطي هاي پیاپي شده بود و باران کم مي بارید و مردم هزاران هزار به دنبال نان رو به هر جانب پریشان و آواره بودند. پاپ از قحطي براي تشویق و تحریک مردم گرسنة اروپا به جهاد و هجوم به

ممالک اسلامي، به خوبي استفاده کرد و گفت : شما به مشرق زمين مي رويد که مرکز ثروت و مکنت و رفاه مي‌باشد. خوانها با طلا و نقره مزين شده، سفره ها از انواع طعام و ميوه و محصولات لذيذ سرشار است و بازارها از انواع گوهرها و عطريات و لعل و ياقوت انباشته است . خلاصه اگر موفق شديد بهشت دنيا را به دست آورده ايد و اگر نه به آغوش فرزند خدا خواهيد رفت.

آنگاه پاپ صليب را از بغل درآورد و گفت : اين چليپا علامت جهاد شما است و بايد در سينه هاي شما و بر سلاحهاي شما عموما نقش باشد و پرچمهاي مجاهدين تماما با اين علامت شناخته شود.

در اينجا لازم است که توضيح دهيم جنگ و جهاد برخلاف تعاليم مسيحيت موجود است چنانکه در انجيل‌ها نيز به آن تصريح شده است و بعدا آيات آن ذکر خواهد شد. ولي محرک واقعي مسيحيان براي هجوم به اراضي مسلمين، دن ياطلبي و تحصيل بهشت دنيا و خود پاپ و کشيشاني بودند که رياکارانه به ترک دنيا تظاهر مي‌کردند.

به دنبال بيانات پاپ، کشيشي مشهور که رياست روحاني شهر بوي را داشت برخاسته و اول داوطلب جهاد شد و بيرق چليپا را از دست پاپ گرفت . در پي آن کشيش، شمار عظيمي از سرداران و افسران و صاحبان مقامات مختلف داوطلب شدند وبعد از آن امراء هر يک بيرقي جداگانه از پاپ گرفتند و جميع حاضران، خود را صليبي ناميدند. از اين رو اين جنگها، جنگهاي صليبي ناميده شد.

پاپ، کاروان صليبي را آراسته کرد و چند قدمي نيز آن‌ها را بدرقه نمود و با چشم اشکب ار گفت: چون من پير شده ام توانايي سفر ندارم و برخلاف آرزوي خود مرخصي مي طلبم و کشيش شهر بوي را که داوطلب اول بود به جاي خود مي گمارم. در انجمن شهر کلرمون که ذکر شد براي داوطلبان جنگ صليب امتيازاتي مقرر گشت. از جمله آنکه مجاهد تابع هر دولتي باشد از اداي مال يات معاف باشد . پس

از پایان یافتن آن مجلس، روحانیون و کشیشان هر شهري جداگانه بیرقهایي با علامت صلیب سرخ تهیه دیدند که به داوطلبان اعطا مينمودند.

زماني که جنگهاي صلیبي برپا شد، مسلمین در تفرقه و زمام امور به دست عده اي از خودخواهان افتاده بود و هر کس دم از استقلال مي زد و متأسفانه امراء اسلام حاضر نبودند از یکدیگر اطاعت نمایند و یا دست اتحاد به هم بدهند.

پاپ بعد از آن اجتماع، عازم شهرهاي مختلف فرانسه گردید، همه جا جمعیت هایي براي تشویق و کار مجاهدین تأسیس نمود. بعد از آن به انگلستان رفت سپس به اتریش و ایتالي ا برگشت و نیز مسیحیان مقیم اسپانیاي شمالي را که در تصرف عیسویان بود تشویق کرد تا فرزندان وجوانان خود را براي جهاد آماده و روانه کنند و چنانکه گفتیم محرک حقیقي قحطي بود در حالي که هه ميشنیدند که مشرق زمین پر از نعمت است.

نخستین سپاه صلیبي و غارتگري و برادرکشي آنها

اهالي فرنگستان از ممالک مختلف گروه گروه با زن و فرزند خانمان را ترک مي گفتند و به عزم تسخیر مشرق به راه ميافتادند، سال 1096 م اردوي اول روانه شدند. این افراد غالبا پیاده و فاقد سلاح با زن و بچه حرکت مي کردند زیرا اعیان و سرکردگان و اشراف تصمیم گ رفتند جداگانه سفر کنند و فقط در قسطنطنیه با دسته هاي داوطلبان ملاقات و اردوها را منظم سازند. اما پطرس راهب با مردم خویش همراه گشت و پس از چند منزل چون دید جمعیت روز افزون بسیار مي شود و پیدا کردن آذوقه دشوار است داوطلبان را به دو دسته تقسیم کرد. دستهاي را تحت ریاست خود و دستة دیگر را به دست یکي از افسران فرانسوي سپرد که نام او ولتر بود اردوي ولتر وارد بلغارستان شد و چون

همواره محتاج به آذوقه بودند، لذا همه جا به زور و جبر از مردم آذوقه و خواربار مي‌گرفتند و كسي در برابر آن‌ها جرأت مقاومت نداشت، در بلغارستان آقايان مجاهد خداپرست به صورت جدي و عمومي دست به غارت و يغماى عيسويان همدين خود بردند و در بين راه خويش آباديها و شهرها را غارت كردند!

چون وارد صربستان شده و خواستند نسبت به اهالي شهر بلگراد پايتخت يوگسلاوي كنوني نيز همان رويه را به عمل آورند، مردم شهر تحمل آن همه ستم و تعدي نياورده و درهاي شهر را به روي صليبي‌ها بستند و جماعتي از دلاوران و شجاعان از شهر خارج و با شمشيرهاي تيزخويش مجاهدين خداطلب را از دم تيغ گذراندند و جمعيت عظيمي از آنان را كشته مابقي را متفرق و آواره كردند و سردار ايشان يعني ولتر آوارگاني را كه از تيغ تيز جان به در برده بودند در مرزهاي آن كشور گرد آورده رو به شهر قسطنطنيه روانه گشت و پس از تحمل و رنج بسيار و زد و خوردهاي غارتيان با جمعيتي كه بيش از يک پنجم اردوي اول او نبود به پايتخت روم رسيد و امپراتور روم آنان را امر به توقف و آسايش نمود تا دسته‌هاي ديگر برسند و تكليف ايشان معلوم شود.

دستة دوم كه تحت امر پطرس راهب بودند هنگامي كه به مرزهاي مجارستان رسيدند و از سرگذشت گروه اول آگاه شدند، پطرس خشمناک گرديده درصدد برآمد كه از اهالي آن كشور انتقام بگيرد و چون به شهر ساملين رسيدند فرمان هجوم و قتل و غارت داد، در آنجا مجاهدين صليبي به جان ملل مسيحي و همدين خود افتادند و گروهي بزرگ حدود چهار هزار نفر از مردم عيسوي آن شهر را به قتل رسانيدند!!

حقيقتا از عجيب ترين وقايع تاريخ است كه به بهانة خدمت به مسيحيت سپاهي راه دور و دراز برود و به اسم مسيح مردم را جمع كند آنگاه

هزاران مسيحي را از دم تيغ تيز بگذرانند و حال آنكه فرماندة آن سپاه كشيشي باشد كه خود را جانشين مسيح مي‌داند!

امثال اين وقايع در تاريخ جنگهاي صليبي بسيار است و نمونه اي از اخلاقيات اروپائيان را نشان مي‌دهد كه فاقد تربيت معنوي مي باشند. بنا به مثل مشهور كسي كه با مادرش ... كند با ديگران چه‌ها كند؟!

چون خبر آن قتل و غارت ظالمانه به اهالي مجارستان رسيد تمامي مردم خشمگينانه قيام كردند و به فرمان پادشاه خود لولرمان براي تلافی بر سر راه پطرس آمدند . همينكه اردوي صليبي رسيد پطرس به خيال خود چليپا را برافراشته جلوتر آمد تا با نطق و بيان از حس انتقام آن‌ها بكاهد اما مجارها به سخنان وي گوش نداده دست به شمشير بردند و در اندک زماني صليبي‌ها را تار و مار كردند و بسياري را كشتند و پطرس ناچار به باقي ماندگان فرار را برقرار ترجيح داد و خود را با زحمت به سرز مين بلغارستان رسانيد، بلغاريان نيز بنا بر تجارب تلخي كه از رفتار صليبي ها داشتند در نزديكي شهر نيچا به مقابلة پطرس شتافتند و بار ديگر صليبي‌ها را تار و مار ساختند و بقاياي فراريان هر طور بود با پطرس از خاک بلغار گذشته خود را به قسطنطنيه به دستة اول رسانيدند.

گروه سوم صليبي از اتريش برخاسته و تخت امر كشيشي به نام گوشالک راهي شدند . اين گروه نيز مانند اردوهاي اول و دوم از غارت و آزار اهالي دهات و شهرهاي عرض راه كوتاهي نكردند . بدين علت مردم عيسوي از سركوبي و تنبيه مجاهدين مزبور كوتاهي ننمودند و چندين نقطه بر اي شان هجوم بردند وبلياتي را كه به سابقين رسيده بود به آن‌ها چشانيدند تا عاقبت بقاياي اين گروه درهم شكسته در قسطنطنيه به دو گروه اول ملحق شدند.

گروه چهارم تحت امر كنت مركب از اهالي سويس و فرانسه و آلمان راهي شدند . اين گروه كه به عنوان جهاد مقدس برخاستند وتمام ي كلامشان اين بود كه براي خدمت به انسانيت و تمدن قيام نموده اند و مي‌خواهند قبر پسر خدا يعني مسيح را از چنگ مسلمانان وحشي و ستمكار نجات بخشند، هنوز از خاك خود قديم جلوتر نيامده بودند كه چشم طمع به اموال يهود دوختند و عجالتا به عنوان جهاد نخستين و جنگ بدون رنج به هموطنان خود هجوم برده و آنان را به صورت فجيع و وحشتناكي قتل عام كردند و براي غارت اموال مردم به كساني كه فرياد مي كردند ما مسيحي شده ايم امان نمي دادند! رفتاري كه اين خواهان تمدن در اينجا و همچنين در انگلستان كردند در تاريخ كم نظير است.

خلاصه آنكه گروه چهارم پس از قتل عام و غارت اموال هموطنان خود عازم مشرق شدند . اما همينكه به خاك مجارستان و بالكان رسيدند بار ديگر اهالي آن نقاط از ترس غارت و خرابي پيش دستي كرده صليبي ها را مكرر مورد هجوم قرار دادند وبسياري از گروه چهارم را كشتند تا عاقبت بقيه با رنج بسيار خود را به قسطنطنيه رسانيده به ديگران ملحق شدند . پس از آن أمراء و سرداران اروپايي چنانكه گذشت جداگانه با كشتي عازم قسطنطنيه شدند و پس از ورود و رسيدگي به احوال سپاهيان و اطلاع از اوضاع فلاكت بار آنان، چنان مصلحت ديدند كه چندي آنان در اطراف استراحت كنند تا بهبودي در اوضاع آنان حاصل شود و در ضمن با امپراطور روم ژوكسيوس ملاقات كرده و تقاضا نمودند وسائل عبور سپاهيان از تنگة بسفر را آماده سازد.

بقاياي چهار گروه غير از آنان و فرزندان تقريبا يكصد هزار مرد جنگي بودند . امپراتور با سرداران صليبي قرار و مداري نهاد و شرائطي به ميان آورد از جمله آنكه هر شهري را فتح كنند

مي‌بايست به تصرف عمال روم بدهند وليكن اموال و اسراي شهرها به مجاهدين تعلق داشته باشد . خلاصه پس از چند هفته استراحت اردوي صليبي توسط كشتي‌هاي امپراتوري از بسفر گذشت و براي نخستين بار به اراضي اسلام رسيد و اين واقعه در سال 495 هجري قمري بود . اين اردو پس از گذشتن از بسفر با تماشاي آباديها و روستاهاي ثروتمند پرنعمت دچاراختلاف شدند . زيرا هر يک از سرداران براي خود ديگي از حرص و طمع بر اجاق شهوت نهاد . و اين مطامع باعث نفاق شد به حدي كه پطرس راهب از كردار و رفتار آنان مأيوس شد و اردوها را رها كرده به شهر قسطنطنيه بازگشت . ولي اردوي جنگجويان صليبي به درون خاک اسلام يپشرفت نمود . در آن هنگام سلطان اسلامي روم قليچ ارسلان سلجوقي بود كه پايتختش قونيه بود . قليچ ارسلان مجاهدين اسلامي را با عجله گرد آورد و هنگامي كه صليب يها به قونيه نزديک شدند با آنان مقابله كرد . مجاهدين اسلام در ضمن چند حمله صفوف صليبي را درهم شكستند و همينكه اروپائيان رو به فرار نهادند آن‌ها را تعقيب كرده و از دم تيغ گذراندند و از آن صد هزار مرد شمشير زن غير از چند تن انگشت‌شمار كسي جان به در نبرد و سردار فرانسوي ولتر پس از آنكه هفت زخم برداشت در ميدان جنگ جان سپرد و تمامي زنان و كودكان اردوي صليبيان اسير مسلمين شدند.

مورخين در ينجا گفته اند: چنين است پايان طمع كه انسان را از خانمان دور و در كام اژدهاي مرگ هلاک مي‌كند.

اما پطرس بعد از رفتن به شهر قسطنطن يه سرداران اردو را به نام دزد بي شرف ناميد ولي سوگند خورد كه از پا نخواهد نشست مگر آنكه اردوي مهمتري براي جهاد مقدس از اروپا بسيج كند.

جبنش اردوهاي ديگر از صليبيان

چون خبر مغلوبیت و نابودي مجاهدین فرنگ منتشر شد احساسات و کینه در سراسر اروپا به هیجان آمد. کشیشان و راهبان و دیرنشینان که ميبایست در گوشة انزوا باشند از دیرهاي خود با صلیبهاي افراشته بیرون آمدند و در جمیع دهات و شهرها در ماتم مقتولین مشغول مرثیه خوانيهاي شورانگیز شدند و عیسویان را به خونخواهي دعوت مينمودند به طوري که هنوز دو سه ماه از وصول خبر شکست مزبور نگذشته بود که گروه گروه داوطلبان جهاد از هر جانب قیام کردند. نخستین اردوي بزرگ در فرانسه تشکیل شد و یکي از اشراف عمده که هم شهامت و هم وجاهت داشت به نام گووافر فرماندهي آن اردو را بر عهده گرفت . پیشآهنگ شدن این شخص موجب تشویق و تحریک اعیان و اشراف دیگر شد و گروه بزرگي از آنان زیر پرچم گووافر اجتماع کردند و براي رسیدن به شهر از راه آلمان و اتریش روانه گردیدند. اهل این اردو از بدبختي هاي گذشتگان عبرت گرفته و به غارت نپرداختند.

اردوي دیگر که اردوي دوم باشد از فرانسه برخاست و فرماندهي آنرا هوکز برا در پادشاه فرانسه که متصدي حکومت بود بر عهده گرفت . از آنجا اردوي اول از راه آلمان و اتریش رفته بود و گمان مي کردند آذوقه و خواربار کافي براي دستههاي دنباله یافت نشود هوکز راه خود را از خاک ایتالیا برگزید و تصمیم گرفت از سواحل آنجا سوار کشتي شود و از راه در یا زودتر به سواحل قسطنطنیه برسد. اردوي مزبور به زحمت از جبال آلپ عبور کرد و چون به شهر لوکا از خاک ایتالیا رسید پاپ اوربانس دوم شخصا به دیدار مجاهدین آمد و در حق آنان دعا کرد و اردو را روانه ساخت. اما دعاي او نتیجة معکوس داد، یعني این اردو بعد از سوار شدن به کشتی در نزدیکي سواحل روم دچار طوفان شدید شده اکثر کشتيها غرق دریاي فنا گردید و شخص هوکز با

مشقت و رنج فراوان نجات یافته به جانب قسطنطنیه شتافت.
عبور اردوي هوکز از خاک ایتالیا مردمان آنجا را به هوس جنگ و جهاد افکند چنانکه بسیاري از بزرگان و اهالي ایتالي ا در شهر معروف تارانت جمع شده و یکي از امراي خود را به نام بوهیموند به فرماندهي پذیرفتند و همراه اردوي فرانسه یک دسته کشتیهاي ایتالیائي را تجهیز کرده و روانه ساختند.
اردوي سوم نیز از اهالي نواحي جنوبي فرانسه تشکیل یافت که ریاست آن با ؟؟ بود که او همان کشیشي است که اولین چلیپاي سرخ را وي از دست پاپ گرفت. در این اردو بسیاري از رؤسا و کشیشا و اشراف فرانسه شرکت داشتند و از جبال آلپ با زحمت فراوان گذشته رو به مرزهاي یونان آمدند. به هر حال مقصد تمام این اردوها قسطنطنیه بود و مي خواستند از تنگة بسفر و داردانل گذشته وارد خاک آناتولي شوند.
هنگامي که خبر جنبش آن سپاه فراوان به امپراتور روم رسید، سخت پریشان و از اینکه نزد پادشاهان اروپا سفرایي فرستاده و ایشان بر ضد مسلمین استمداد کرده بود واقعا پشیمان شد. زیرا صدمات مسیحیان را بر سرزمین خود بیش از مسلمین مي دید و در صدد برآمد حتي المقدور در تضعیف ایشان تدبیري بیندیشد، لذا هنگامي که اردوهاي جنجگویان به خاک روم رسیدند امپراطور براي فرماندهان ایشان پیغام فرستاد که ما نميتوانیم به شما اجازة عبور بدهیم مگر آنکه سران سپاه سوگند یاد نمایند که بعضي از بلاد مسلمین را بعد از فتح به ما واگذارند، از آن جمله ولایت انطاکیه را که در خاک شام و نزدیک حدود آناتولي است . ضمنا مقصود امپراتور این بود که سپاه فرنگ را به اهمیت فتح ولایات اسلام متوجه سازد تا بي پروا مانند پروانه که به سوي آتش مي رود خویشتن را به دم شمشیر تیز مسلمین

نزدیک نکنند . زیرا امپراتور به نیرومندي مسلمین اطمینان کامل داشت و با شکست هاي پیاپي که خود دیده بود باور نمي کرد مسلمین مغلوب شوند و ضمنا مي خواست سر مار را به دست دشمن کوفته باشد.

اول سرداري که به خاک روم رسید هوکز بود که از غرق نجات یافته بود . چون خبر نجات او به امپراتور رسید، وي بعضي از بزرگان را به استقبال او فرستاد تا اینکه وي به نزدیک قسطنطنیه رسید. در این هنگام فرمان امپراطور به دست مهماندار او رسید که هوکز را زنداني کند. امپراتور قصد داشت با گروگان نگاه داشتن او، سپاهیان فرنگ را وادار کند که از تمایلات دولت روم پیروي کرده و اقدام طمع کارانه یا خرابکارانه ننمایند.

خیانت مسیحیان به یکدیگر

چون خبر بازداشت هوکز به نیروهاي صلیبي رسید خشم و غضب در آن‌ها پدیدار گشت و گودافر به شهر فلیپولیس روم هجوم برد و از قتل و غارت فروگذار نکرد و بعضي از اهل شهر که از قتل گریختند با حالت نهایت فلاکت بار به قسطنطنیه شتافته ناله را به فلک رساندند و امپراتور از این واقعه به شدت هراسان گردید . فوري نماینده نزد صلیبیون فرستاد که اگر دست از قتل و غارت بکشند هوکز را آزاد خواهد کرد . و بالأخره هوکز را احضار نمود و با استمالت بسیار و تملق و هداياي فراوان وي را خشنود کرد و هوکز قسم خورد با امپراتور یکدل باشد و خواسته هاي او را رعایت نماید. هوکز نزد سرداران صلیبي رفت اما سرداران سوگند و عهد او را نپذیرفته و از قتل و غارت خودداري نکردند.

امپراتور در مقابل به رعایاي خود فرمان داد خوار و بار به اروپا یيها نفروشند لیکن آن‌ها دست به غارت بردند و هر چه در دهات یافتند چپاول کردند . تا اینکه پس از مدتي ایام عید فرا رسید و طرفین مصالحه کردند . اما این صلح نیز یک آرامش ظاهري بود، مخصوصا بوهیموند سردار ایتالیائي که آبادي و عمران و حشمت و مکنت روم را دیده و شیفت ة سلطنت بر روم شده بود و با داشتن نیروهاي زیر فرمان خود مانعي براي وصول به آن نمي دید. وقتي نیت خود را به گودافر اظهار نمود تا او را موافق سازد، گودافر، مخالفت کرد و گفت ما که براي جهاد بر ضد مسلمین آمده ایم چگونه یک دولت مسیحي را محو نمائیم؟! از طرفي امپر اتور به نقشه هاي خطرناک آن‌ها واقف بود و تا مي توانست با گودافر و سرداران دیگر گرم گرفته و به ایشان انواع هدایا ارمغان مي داد تا آنکه فرزند خود یوحنا را به اردوگاه صلیبیها فرستاد تا به عنوان گروگان نزدشان بماند، بدین ترتیب بزرگان اروپایي مطمئن شده و با خاط ر جمع وارد قسطنطنیه شدند و در کاخ سلطنتي اقامت گزیدند.

بالأخره پس از چندي امپراتور روزي خطابه اي خواند وگفت: اي یاوران و حامیان عالم مسحیت، از شما تمنا دارم مملکت مرا از شر دشمن عنود حفظ کنید و سرداران اروپایي عهد کردند هر قدر از خاک اسلام به تصرف آورند در اختیار امپراتور بگذارند و امپراتور عهد کرد حوائج و نیازمندیهاي سپاهیان را از هر بابت فراهم سازد و بالأخره کشتي ها را براي انتقال سپاه احضار کرد و نیروهاي اروپایي را از مرز اروپا گذرانیده و در مرز آسیا پیاده کرد.

با آغاز فصل بهار جنگجویان اروپا به اراضي حاصلخیز آناتولي رسیدند که از سبزه و گل پوشیده شده و فرش هاي زمردین در همه جا گسترده بود و به تدریج انواع میوه ها و محصولاتي که

اروپـائـيـان حتي در خواب نـديـده بـودنـد در بـاغهـا و بـستـانـهـا جلـوه گـري مـي نـمـود و از مـهـمـا نهاي نـاخوانـده دل مـيربـود.

جنـايـات و قـتل و غـارت مسيح يـان از مغـول بـيشتـر بـوده، بـلـكه مـسلـم تـاريـخ است كـه حملـة مغـول نـيـز بـه تـحريـک مسيحيـان بـوده است و بـسيـاري از مغـلـو نـيـز نـصاري بـوده انـد. و مـا بـعضي از قـتـل و غـارتـهـاي جنگ صليـبـي را يـادداشت مـي كـنـيم تـا تـمدن اروپـائـيـان فـهـميـده شـود.

ورود صلـيـبـيـون بـه سرزمـيـنهـاي اسلامـي

تـجاوز سپـاه ص لـيـبـيـون بـه اراضي اسلامـي بـراي سلطـان قـلـيـچ ارسلان سلجوقـي بـيسابـقـه نـبـود. امـا او هرگـز گـمـان نـمـيكـرد كـه اقـيـانـوسي مسلح يـا دريـايـي خـروشـان مـتـوجه مـنـاطق اسلامـي شـود. جـاسوسـان مـسلـمـيـن هنـگـامـي كـه خـواستـنـد از عدد و شمـار دشمن سخن گـويـنـد عـاجز مـانـده فـقـط مـي گـفـتـنـد بـه عدد بـرگ درختـان، سربـاز و سوار آمـده.

واقـعـاً تـفـاوت عدد نـيـروهـاي صلـيـبـي و مـسلـيـن قـابـل مقـايـسه نـبـود. زيـرا لـشكـر اسلام فـقـط يـكصد هـزار امـا اردوي صلـيـبـي غـيـر از زنـان و اطفـال شـامـل يـكصد هـزار سواره و پـانـصد هزار سربـاز پـيـاده بـود.

سلطـان قـلـيـچ ارسلان بـا عده اي از زبـده سواران بـراي كـسب اطلاع، بـه جـانـب اردوي صلـيـبـي شتـافـت و از بـالاي مـنـاطق كـوهستـانـي بـا دقـت اردوي صلـيـبـيـون را تـحت نـظر گـرفـت و دانـست كـه مـانـدن وي در شهـر قـونـيـه مسلمـا پـرخطر خـواهد بـود خصوصا آنـكـه اگـر سلطـان كـشتـه يـا اسيـر شـود، ديـگـر راه بـراي اروپـائـيـان تـا حدود بـغـداد بـازخـواهد بـود . بـنـابـرايـن فـرمـان داد بـا عج لـه شهـر قـونـيـه را مستحكم و مستعد مقـاومـت نـمـايـنـد و دستجاتـي از دلاوران سپـاه را زيـر فـرمـان حاكـم نـظامـي آنـجا قـرار داد و خـودش بـا بـاقـي لـشكـريـان بـه جـانـب كـوهستـان عقـب كـشيـد.

سپايـان اروپـايـي مـركب از جميع مـبـارزان بـه قـونـيـه رسيـده و چون سيل از هر جـانـب آن جا را احـاطه نـمودنـد وحتـي دامـنـه و سيـنـه كش و قـلـه هـاي جبـال اطراف نـيز در اشغـال سپـاهيـان قـرار گـرفت . تـنـهـا يک طرف شهر كـه بـه دريـاچـه مـتصل بـود از دشمن خـالـي مـانـد . چنـد روزي كـه از مـحاصرة گذشت سلطان قـلـيـچ نـتـوانـست آرام بـنـشيـنـد و پـايـتـخت خـود را در احـاطة دشمن بـبـيـنـد، از ايـن رو درصدد جـنـگ بـرآمـد. خردمـنـدان و پـيـرمـردان بـا تـجربـه اصرار داشتـنـد سلطان از جنـگ خودداري كـنـد و نـيـروهـاي خـود را در اطراف اردوي صلـيـبـي بـه تـاخت و تـاز بـگمـارد و راه آنـان را بـا قـسطنطنـيـه قطع كـنـد تـا در اثـر قطع آذوقـه و گـرسنـگي عقـب نـشيـنـي كـنـنـد . آنـگـاه سلطان بـر دشمن زبـون بـتـازد و كـارشان را يـكسره كـنـد. لـيـكن تـعـدادي از امـيـرزادگـان جـوان و كم تـجربـه امـا اهـل جـنـگ و جـويـاي نـام، سلطان را بـه جنـگ تـحريـک كـردنـد تـا عـاقـبت عزم وي جزم شد و از سمت كـوهستـان بـا صد هزار سوار خـود بـه مـيـدان تـاخت و اتـفـاقـا در ايـن هجوم بـا لـشكريـان گـودافـر كـه بـه فـرمـانـدهـي كل قـوا انـتـخاب شده بـود روبـرو شد. مـسلـمـين بـا چـنـان قـدرت و پـافـشاري وارد كـارزار شدنـد كـه اروپـائـيـان پـس از دو سه ساعت قـدرت مقـاومت را بـاختـه اردوگـاه خـود را رهـا كـرده فـرار را بـرقـرار تـرجيـح دادنـد . امـا طولـي نـكشيـد كـه اردوي ديـگر صلـيـبـي از طرف ديـگر شهر بـا شتـاب بـه كـمك همـرزمـان خـود آمـدنـد و از راست و چپ بـر مـسلـمـين تـاختـنـد.

شدت پـيـكـار بـه حدي بـود كـه مـورخان اروپـا آن را غيـر قـابـل وصف مـي دانـنـد و تـا شامـگـاه طرفـين بـه يـكديـگر درآويـختـنـد. امـا نـزديـک غروب مـسلـمـين شكست يـافـتـه خـود را بـه سمت كـوه كـشيـدنـد . روز ديـگر بـاز قـلـيـچ ارسلان نـيـروهـاي مـتـشتت خود را گـرد آورده بـه مـيـدان شتـافـت، در آن روز نـيـز م سلـمين دلـيـريـهـاي بـسيـار كـرده دلـهـاي اهـل صلـيـب را بـيـمـنـاک كـرده و زبـانـشان را بـه تـحسين واداشتـنـد . بـا ايـن وصف،

بسياري عدد نصاري بر شجاعت سپاه قليچ ارسلان غلبه نمود و مسلمين بعد از نماز ظهر كه صف به صف بر پشت اسبها ادا كردند در حالي كه نيروهاي عظيم اروپا در چهار طرف ايشان موج مي زد عاقبت نزديک عصر سواران مسلمين كه فوج فوج در وسط درياي دشمن گرفتار بودند با شنيدن فرياد اذان و تكبيري كه به عنوان علامت مخصوص ميان خودشان بود، دسته دسته مانند تيري كه از كمان رها شده باشد خودرا به صفوف دشمن زده راه فراري گشوده از ميدان بيرون تاختند و به دنبال درفش بزرگ سلطاني رو به جانب مرزهاي اسلامي شتافتند . و زمان اين واقعه ماه رجب سال 490 هجري قمري بود.

اروپائيان در فتح نامه هاي خود اين روز را ظفر مدنيت و شكست توحش مي دانند چنانكه در قرون اخير هر جنايت و ستمي كه به ملل دنيا وارد مي‌سازند به نام مدنيت مرتكب مي شوند، ولي در واقع بايد آن را غلبة كفر و شهوت بر ايمان و غيرت ناميد. بعد از عقب نشيني نيروهاي سلطا ني مهاجمين صليبي اروپا، شهر را در محاصرة سخت گرفتند و به وسيلة استادان رومي منجنيق ها ساختند تا با داخل شهر بجنگند . عاقبت يكي از ماشينهاي رومي كه به قسمتي از بدنة شهر به شدت مي‌كوفت، آن را ناگهان فرو ريخت . اروپائيان از آن روزنه به جانب شهر هجوم بردند و عاق ت خود را بر فراز برج رسانيدند . اما مدافعين شهر با ماشين‌هاي خود دائم تيرهاي زهرآلود و شيشه هاي نفت آتش زده بر سر مهاجمين مي ريختند و علاوه چنگكهاي تيزي بر سر كمند بكار برده و با مهارت رو به دشمني كه در جاي بلند قرار داشت مي‌افكندند و طرف را صيد مي‌كردند و از فراز برج به زير آورده طعمة شمشير مي‌ساختند.

از جمله مدافعين مردي بود از قوم چركس به نام احمد سنبه كه تيرانداز ماهري بود و تير او خطا نمي‌رفت، از اين جهت هر جا كه او حاضر مي شد هر يک از سپاهيان صليبي خود را پشت سنگري و يا

پناهگاهي پنهان مي‌كرد و او از صبح تا ظهر شش تركش تير مي افكند و با هر تير يک نفر را از زندگي محروم مي‌ساخت.

عاقبت گودافر تيري به جانب احمد افكند كه به سينة او خورد و كار او را تمام كرد. حالت محاصره در شهر قونيه دوام يافت و شجاعت محصورين و پافشاري آنان بر مقاومت تخفيف نمي‌يافت.

خواب غفلت مسلمين و هجوم و اتحاد كفار

اهل شهر قونيه با كمال شجاعت به مبارزه ادامه دادند و احتمال مي دادند از ممالک اطراف مسلمين كمكي برسد. ولي برعكس خليفه در بغداد مشغول عيش و نوش بود !! و زمامداران بلاد هر يک با ديگري مخالفت مي كرد و هيچ يک حاضر نبودند تابع ديگري شود. در اين حال مسلمين قونيه ديدند سطح درياچة مجاور شهر از كشتي هاي امپراتور روم كه براي سپاه صليبي آذوقه و مهمات آورده اند پوشيده شده. اين واقعه روحية مسلمين را تضعيف و مسيحيان را دل شاد گردانيد. هنگامي كه ضعف و بي ياوري شهر تدريجا عيان مي‌گشت حاكم آنجا متوجه شد كه اگر قونيه تسخير گردد همسر سلطان با فرزندانش به اسارت خواهند افتاد. از اين رو كوشيد قبل از سقوط شهر آن‌ها را بگريزدانند و عرابه اي كه سرپوشيده بود در كنار درياچه فراهم آورده دو پسر سلطان را با مادرشان از راه آب به آن عرابه رسانيد و روانه ساخت. اگرچه اين فكر هم غلط است زيرا در اسلام فرقي بين سلطان و رعيت نيست و همه در برابر سختي و آساني برابرند، علي أي حال، اهل صليب از فرار آنان آگاه شده و آن‌ها را تعقيب و هر سه را اسير كردند. اين واقعه نيز باعث ضعف مدافعين و تزلزل آن‌ها گرديد.

ممالک اسلامي مختل و بي‌سرپرست است

در اين ايام که اهل صليب هجوم آورده اند، اوضاع مرکزي چنان مختل است که سلطان برکيارق در پاسخ نمايندگان مسلمين شام که براي استمداد و چاره جويي در کرمانشاه به حضورش رسيده اند گفت: برادرم محمد کوس سلطنت مي‌کوبد و من از او بيمناکم نه از مشتي فرنگي؟ !! خلفاي بغداد که از پادشاهان ايراني بيم داشتند از هجوم اروپا به جانب بيت المقدس و شام چندان غمگين نبودند زيرا آن ولايات در تصرف خلفاي فاطمي مصر بود واز نظر قاصر خليفة عباسي چنين مي نمود که دشمني از دور آمده و به جان دشمن ديگر افتاده!!

عجيب است که خلفاي عباسي با آن ضعف که داشتند شب و روز به فکر آن بودند که نامشان در منابر مصر به گوش برسد و نامي بجز از فاطمين نباشد. دولت سلجوقي روم هم که دم از استقلال مي‌زد اينک در برابر هجوم اروپا واقع شده و تنها مانده و مي بايست به اتکاي طوائف ترکمان که به تازگي در روم سکنا ک رده بودند با دشمن مهاجم بجنگد.

الحق سجلوقيان روم نهايت شهامت و مردانگي را ظاهر ساختند زيرا اگر پافشاري آنان نبود که دو قرن مقاومت کردند تمام ممالک اسلامي مورد قتل و غارت صليبيون قرار مي‌گرفت.

تسليم شهر قونيه

هنگامي که فرزندان سلطان قليچ ارسلان وسط دنيا اسي ر شدند سلطان به امپراتور روم پيغام داد که تو بايد از شهر من و فرزندانم در برابر صليبيون محافظت کني، زيرا روزي اين اروپائيان به وطن خود برمي‌گردند و در آن زمان اهالي رُم و شخص تو در معرض خطر و انتقام شديد مسلمين واقع خواهيد شد و تو بهتر مي داني که نيروهاي ع ظيمي در داخل ممالک اسلامي خفته اند و چيزي نخواهد

گذشت كه درياي مواج مجاهدين اسلام كوه و صحراي اين مرز و بومرا فرا خواهد گرفت.

امپراطور كه از اهل صليب بيمناك بود با پيام سلطان دلگرمي يافت و يكي از رجال داناي خود را از راه درياچه به قونيه فرستاد و او شبانه خود را به ديوار شهر رسانيد و خود را معرفي كرد . مسلمين او را با نردبان بالا كشيدند و حاكم شهر در حضور بزرگان ثابت كرد كه نفع ما آن است كه تسليم امپراطور رُم شويم تا جان و مال ما محفوظ بماند، ايشان آن پيشنهاد را قبول كردند.

از طرفي اهل صليب با ماشين هاي كله قوچي و سنگانداز و آتشانداز كه از شهر رُم براي ايشان رسيده بود شبانه تصميم گرفتند كه فردا از هر جانب هجوم برده شهر را تسخير كنند . اما وقتي صبح شد چشم گشودند ديدند بيرق امپراطور بر فراز دروازده به اهتزاز آمده و سپاهيان رُم كه در اردوي صليبي بودند جزو مدافعين شهر شده اند، سرداران صليبي از آن حيله و مكر امپراطور لب به دندان گزيدند و رنجيدند اما ظاهرا نتوانستند چيزي بگويند و بر حسب تقاضاي امپراطور فرزندان سلطان را نيز به فرستادگان قسطنطنيه تسليم نمودند و بعد از پنجاه روز كه نتيجهاي نداشت، از محاصرة شهر دست كشي دند و اردوي بزرگ خود را دو قسمت كرده و به شامات روي آوردند.

حركت سپاه صليبي به جانب شامات

نخستين بخش از سپاه صليبي به فرماندهي بوهيموند ايتاليايي به رود گورگون رسيدند و تازه چادرهاي خود را افراشته بودند كه ناگهان از يک جانب دشت گرد برخاست و درفشها و علامات سپاه اسلام ظاهر گرديد. صليبيون با شتاب زنان و اطفال خود را به ميان اردو برده دستجات پياده را اطراف آنها گماشته و سواران خود را به سه قسمت كرده قسمتي تحت امر بوهيموند، قسمت دوم

به فرماندهي و قسمت سومي به سركردگي تنگريد آمادۀ دفاع شدند.
مسلمين صفوف خود را منظم ساخته حمله بردند. سپاه صليبي مقاومت كرده و حمله را رد كرده و با شدت هجوم آورده به طوري كه مسلمين عقب كشيدند و ساعتي ناپديد گشتند، گويي از پيكار چشم پوشيدند، اما ناگهان از جانب ديگر نمودار شده باراني از تير بر سر مهاجمين باريدند كه بسياري از اروپائيان زخمي گرديده دست و پاي خود را گم كردند. چون مسلمين از ضعف ايشان مطمئن گشتند بار ديگر حمله كردند و فرنگيان را پراكنده ساخته و به قلب اردو رسيده نظم پيادگان را با نيزه و شمشير و تاخت و تاز مخصوص خود بر هم زدند و جميع زنان اروپايي را اسير خود ساختند. در اين مو قع بسياري از سرداران و اشراف اروپايي پيش تاخته جنگيدند و كشته شدند. بوهيموند چون اسارت زنان را ديد تدبيري انديشيد و رو به مركزي كه قليچ ارسلان ايستاده بود همراه جمعي از دلاوران حمله برد شايد شاه را به قتل آورد، چون سلطان نيت وي را دانست فرياد كشيد حرف از آ ن من است و به جانب بوهيموند تاخته وي را از ميدان بدر كرد و تعدادي از همراهان دليرش را به دست خويش از پا درآورد.
از طرفي يک سردار اروپايي همراه گروهي از پراكندگان به سوي مركزي كه زنها اسير بودند حمله برد و موفق شد زنان را پس بگيرد. در اين جنگ دستجات مختلف درهم افتاده از يكديگر بي‌خبر بودند. اما عاقبت صليبي ها شكست خورده از هم متفرق و متلاشي شدند. و هنگامي كه بقيه السيف اروپائيان به فناي خود يقين داشتند ناگهان از كنار دشت گرد بزرگي برخاست و قسمت دوم سپاه صليبي يعني لشكريان گودافر به كمک باقي ماندگان رسيد و با شدت هر چه تمامتر به مسلمين حمله بردند و بار ديگر هر يک از نيروهاي اسلام

خود را در مقـابـل دو يـا سه حريـف ديـده و طاقـت نـيـاورده و گـريـختـنـد و اردوگـاه ايـشان بـا غـنـائـم فـراوان بـه چـنگ صليبيون افـتـاد.

بـعد از ايـن جنگ صليبي ها همگي يک سپـاه تـشکيل داده و بـه جانـب شامـات بـه را ه افـتـادنـد، امـا سلطان قـليـچ ارسلان پـيـشاپـيـش ايـشان مـي رفـت و دهـات و آبـاديها را بـه دست اهـالـي ويـران کـرده آذوقـه و خوار و بـار را پـنـهان و مسلمين را بـه نـقـاط دور دست کـوچ مـي داد. ايـن تـدبـيـر سلطان کـار را بـر مـتجاوزيـن دشوار گـردانـيـد و چـنـد روزي نـگـذشت کـه آذوقـه نـايـاب شد.

خلاصه آنـکـه اروپـائـيـان بـا دادن تـلـفـات فـراوان خود را بـه ارمـنـستـان رسانـيـدنـد . در ايـن سفـر گـودافـر گـرفـتـار پـلـنـگي شد و بـه شدت مـجروح گـرديـد.

فساد اخلاق مسيحيان

چون اردوي صليبي رو بـه جانـب ارمـنـستـان مـي رفـت، دو نـفـر از سرداران بـه قـصد تـعقـيب دستجاتـي از مسلمين از اردو جدا شدنـد و سي رکـنـان بـه شهـر طرطوس رسيدنـد. ايـن دو نـفـر يـکـي تـنـگريـد و ديـگـري بـودويـن بـرادر گـودافـر بـود . تـنـگريـد زودتـر از بـودويـن بـه شهـر رسيد و اهـالـي کـه اکـثـر مسيحي بـودنـد از قـدوم مسيحيان شاد و تـنـگريـد را بـه شهـر واردکـردنـد و بـيـرق او را بـر فـراز دروازده افـراشتـنـد. بـه دنـبـال وي بـودويـن رسيد ، چون پـرچم تـنـگـريـد را بـالاي دروازده ديـد سخت خشمگين شد و فـرمـان داد پـرچم وي را کـنـده و بـيـرق مـخصوص خود را بـه جاي آن افـراشت . و ايـن رفـتـار کـه نـمونـه اي از حسد و طمع و فـساد اخلاق اروپـائـيـان بـود بـاعث نـقـار طرفـين شد و نـزديـک بـود بـه جان يـکديـگر بـيـفـتـنـد. امـا کـشيـشان مـيـانـجي شد نـد و قـرار شد اهـالـي شهـر بـه مـيل خود يـکـي از دو را بـه حکومـت انـتـخاب کـنـنـد . بـالأخره آنها تـنـگريـد را انـتـخاب کـردنـد، ولـي بـودويـن رضايـت نـداد و مـردم طرطوس را تـهـديـد کـرد و آنها از بـيم جان دروازده را گـشوده

و بودوين را به درون آوردند و مابين فرانسويان بودوين با ايتاليائي‌هاي تنگريد آتش فتنه نزديک به اشتغال بود كه تنگريد نيروهاي خود را برداشته از طرطوس بيرون رفت و خود را به شهر ديگر رسانيد. از طرفي بوهيموند سردار كل يک گروه سيصد نفري از ايتاليائي‌ها را براي كمک به تنگريد به دنبال او فرستاده بود، زيرا وي گروه مهمي همراه نداشت و اين سيصد نفر وقتي به شهر طرطوس رسيدند كه تنگريد رفته بود، چون شب بود و دير وقت، براي بودوين پيغام فرستادند كه اجازه دهد آن‌ها شب در شهر بخوابند و صبح به دنبال تنگريد بروند، زيرا در آن محل بيرون شهر ماندن خطرناک بود. بودوين نپذيرفت! آن‌ها ناچار شب بيرون دروازده خفتند و از آنجا كه مسلمين با دقت مواظب حركات سپاهيان فرنگ بودند نيمه شب گروهي بر سر آن‌ها ريخته و هر سيصد نفر را به قتل رساندند. اين واقعه موجب خجلت بودوين شد و براي رفع بدنامي به دنبال تنگريد شتافت و چون به او رسيد ايتاليايي ها به فرانسويان بد گفتند و كار به ستيزه رسيد و بعد از ساعتي جنگ و خونريزي مجددا با وساطت كشيشان ارمني صلح برقرار گرديد. از آنچه ذكر شد مي توان ميزان مدنيت و عدم توحش صليبيون را دريافت. باري بودوين ديگر نزد اردوي صليبي نماند و با هزار نفر به بلاد ارمني‌نشين كنارة فرات رفت و مردم ان شهر الرها از وي استقبال كردند و حاكم سالخوردة آنجا كه از اشراف قديمي روم بود، بودوين را به عنوان فرزند خواندة خود پذيرفت و جانشين خود گردانيد. ولي بودوين كه بسيار حرص رياست داشت در ازاي چنين اكرامي آن بينوا را از بالاي ساختمان پرتاب كرده و كشت و خود به جايش نشست!!

اردوي صليبي و شهر انطاكيه

اردوي بزرگ صليبي زا شهرهاي هراكليا و قيساريه و مرعش گذشت و اهالي اين شهرها كه غالبا عيسوي بودند بي مقاومت شهرهاي خود را تسليم كردند تا عاقبت سال 491 سپاه صليبي به شهر انطاكيه رسيد، كه حاكم آن فرزند كوچک ملكشاه سلجوقي ب ه نام باغيسيان بود و شهر انطاكيه در پناه رود عاصي واقع است كه براي ورود به شهر بايد از يگانه پلي كه روي رود ساخته شده عبور نمود. نيمي از اهل شهر مسلمان و نيمي عيسوي بودند، چون خبر وصول اردو رسيد، حاكم شهر با مردم مسلمان خندقي كندند و عيسويان شهر به اردوي صليبي پيوستند.

صليبي‌ها بعد از سه روز زد و خورد برجهاي كنار رود را تسخير كردند، و در اطراف شهر گشت مي‌زدند و براي هجوم به شهر آماده مي شدند و از شهرهاي متصرفي خود استادان منجنيق ساز و سازندگان ادوات جنگي طلب مي‌كردند و در عين حال در روستاهاي اطراف قتل و غارت مي‌كردند. اما از مسلمين درون شهر جنبشي مشهود نبود و اين موجب گستاخي و جرئت فرنگيان گشت و بناي رقص و عيش و نوش و كارهاي خلاف عفت گذاشتند و كار به جايي رسيد كه به دستجات متعدد تقسيم شده و در جستجوي شراب به روستاهاي اطراف خصوصا آباديهاي مسيحي‌نشين شتافته و با زنان مسيحي و اسيران غير مسيحي مشغول بي شرمي و وقاحت شدند . اما مسلمين داخل شهر كه انتظار چنين فرصتي را داشتند، ناگهان با شمشيرهاي كشيده از دروازه ها بيرون تاخته به جان صليبي ها افتادند و در مدت دو سه ساعت تلفات سنگيني به ايشان وارد كرده و هنگام عصر به شه ر برگشتند. بعد از اين جنگ چند پيكار ديگر هم وقوع يافت كه در تمام آن‌ها شكست با اروپائيان بود . از سوي ديگر آذوقه و خواربار صليبي ها به تدريج رو به نقصان نهاد، لذا دست و پاي خود را جمع كرده مشغول فعاليت و ساختن برجهاي چوبي شدند و چون چوب نداشتند به

دهات اطراف ريخته به زور خانه هاي روستائيان را خراب مي‌كردند و چوبهاي سقف آن‌ها را به اردوي خود مي‌آوردند!

رفته رفته موسم سرما رسيد و امراض گوناگون شيوع يافت به طوري كه هر روز صدها تلفات مي‌دادند. اين قضايا آتش حرارت مجاهدين تن پرور صليبي را كم شعله كرد و تدريجا تك تك و سپس دته دسته اردوي خويش را ترک كرده و راه اروپا را در پيش گرفتند، شگفت آنكه پطروس راهب كه سلسله جنبان و محرک جنگهاي صليبي بود پيش از ديگران رو به فرار نهاد . وقتي خبر او را به بزرگان اردو دادند به شدت خشمگين شده و حتي تنگريد شخصاً سوار شده به دنبال وي شتافت و او را جبراً برگردانيد وادارش كرد سوگند ياد كند كه بعد از آنكه صدها هزار مردم را تحريک كرده و به فريب و كربت و جنگ كشانيده، بيشتر استقامت كند!

خلفاي فاطمي مصر چه مي‌كردند؟

اين همه قتل و غارت در ممالک اسلامي صورت گرفت اما خلفاي اسلامي متأسفانه حركتي نكردند. در أثناي محاصرة انطاكيه از جانب خليفة فاطمي مصر عده اي نزد صليبي ها آمدند و سلطان مصر پيشنهاد كرده كه بهتر است اروپائيان از خونريزي و كشت نفوس خود و ديگران خودداري كنند و به تعليمات حضرت عيسي عمل كنند و در صورتي كه صليبي ها خواهان صلح شوند خليفه تع هد مي‌نمايد كليساهاي عيسويان را در مصر و شمال افريقا و سوريه و عربستان آزاد و در حمايت خلافت قرار دهد و دروازه هاي بيت المقدس بر روي اروپائيان باز باشد و تا يک ماه در داخل شهر اروشليم حق اقامت داشته باشند و از هر گونه عوارض گمركي معاف باشند.

صليبي‌ها قصد ديني نداشتند

چون پيغام خليفة فاطمي به صليبيان رسيد مقاصد حقيقي خود را كه كسب مال و تسخير ممالک و غلبه كردن و فرمانروايي بود ظاهر نمودند و در جواب گفتند : سرزمين‌هايي كه با دم تيغ تير متصرف شده ايم جز با دم شمشير از كف نخواهيم داد.

هنگامي كه اروپائيان وارد ار اضي سوريه شدند خبر هجوم آن‌ها در بلاد مختلف اسلام پيچيد و مسلمين دوردست دانستند كه سلطان قليچ ارسلان فقط براي خود استمداد نمي كرده و خطر متوجه تمام مسلمين است. زماني كه سفراي مصر در اردوي صليبي بودند لشكري از حلب به ياري مسلمين انطاكيه آمد . اما هنوز به آنج ا نرسيده بودند كه صليبيون آنان را غافلگير و مغلوب ساخته و سرهاي كشتگان مسلمان را بريده در اردوي خود به سفراي مصر نشان داده و حتي بارهايي از سرهاي بريده همره سفراء نزد خليفه فرستادند!

سقوط انطاكيه به سبب خيانت يک مسيحي

در اثناي محاصرة انطاكيه يكي از افراد م ورد اعتماد باغيسيان، حاكم شهر، كه فيروز نام داشت و از مدتها قبل لاأقل ظاهراً اسلام آورده بود و باغيسيان به شجاعت و اخلاص وي اعتماد كرده و پيوسته با او در كارها مشورت مي كرد و سه برج مهم از شهر را در فرمان وي گذاشته بود، درصدد خيانت برآمد و چون وضع سلجوقيان را رو به انحطاط ديد شبانه با بوهيموند ملاقات كرد و با آنكه دست پرورده و مديون شاهزاده بود و در رديف امراي او قرار گرفته بود به وي خيانت كرد و با بوهيموند براي تسليم شهر توافق نمود .
بوهيموند روز بعد سرداران خود را گرد آورد و راز را با آن‌ها در ميان نهاد، ب عضي از سردارن قبول نكرده و اعتراض نمودند ولي در اين اثنا خبر رسيد كه كتب بوغا حاكم موصل كه از سرداران معروف سلجوقي بود، با سپاه بزرگي به كمک

مسلمين مي آيد. اين خبر صليبي ها ر به هراس افكنده گفتند بهتر است هر طور شده شهر را تسخير نموده تا ميان چهار ديوار آن بهتر بتوانيم از خود مدافعه كنيم و رأي ها در قبول پيشنهاد فيروز و اعطاي مال و منصب و حكومت خواستة او متفق شد . آنگاه طبق قرار قبلي يک روز معين اردوي صليبي طبل مراجعت كوفته و از اطراف انطاكيه به راه افتادند و تظاهر كردند كه از ادامة محاصرة انطاكيه منصرف شده و قصد حمله به بيت المقدس دارند . اما شبانه گروه بسياري از زبده سواران به جانب انطاكيه برگشتند و چون مقابل برجهائي رسيدند كه در اختيار فيروز ارمني بود بنا به قرار قبلي سوت زدند . در اين هنگام يكي از برادران فيروز كه از خيانت برادر مطلع نبود بيدار شده نزديكي د شمن را احساس كرده فرياد كشيد تا نگهبان خفته را بيدار كند اما فيروز آن مرد پاكدل را مهلت نداده و با خنجر شكم او را شكافت و با شتاب نردباني را كه از پوست گاو ساخته شده بود فرو افكنده تا سربازان صليبي بالا بيايند . دومين كسي كه بالا آمد بوهيموند بود، فيروز برا ي اثبات اخلاص خويش جنازة برادر بي‌گناه خود را به وي نشان داد و تأكيدكرد كه سرپرست برج دوم برادر ديگر من است، اول او را بكشيد كه مي دانم به آساني تسليم نخواهد شد . بدينگونه برج ها را تسخير كردند و نگهبانان خفته را از دم تيغ گذرانيده دروازه ها را گشوده و شهر را غافلگير كردند و با راهنمائي عيسويان تمام مسلمين را از كوچک و بزرگ قتل عام كرده و اموال آنان را غارت كردند. و اما سپاهيان اسلام، قسمتي خود را به قهندز (كهن دژ) كه قلعة اركاست رسانيدند و قسمتي كه قصد فرار داشتند به دست صليبي ها كشته شدند.

و اما شهزاده باغ يسيان حاكم جوان شهر آن شب تا نزديک سحر در برج و باره مي گشت و سحرگاهان

چون از بازگشت دشمن مطمئن شد از رفتن به قهندز چشم پوشيده در عمارتي كه در شهر داشت استراحت كرد ولي ناگهان به صداي شيپور خطر از خواب پريد و خبر خيانت فيروز را شنيد ناخودآگاه از دروازة ديگر با گروهي از سواران فرار كرد و چون نزديک چهار فرسنگ دور شد و حالت خواب آلودگي از سرش برفت متوجه عمل خود شد و فرياد كشيد واي بر من كه ناموس مسلمين را در چنگال دشمن رها كرده و جان خود را به در مي برم. اين بگفت و مدهوش از زين به زمين افتاد . همراهانش او را به جا گذاشته و فرار كردند و ساعتي بعد يكي از روستائيان ارمني رسيد و او را در حال نزع يافت و سرش را بريده براي صليبي ها به ارمغان برد.

محاصرة انطاكيه نه ماه طول كشيد . اروپائيان بعد از تسخير شهر وقتل عام در صدد برآمدند قهندز را كه مركز استحكامات بود و سپاه اسلام از آن دفاع مي كردند به دست آورند ولي موفق نشدند و بنا به روايت ابن اثير بعد از دوازده روز از فتح انطاكيه جشن گرفتند و تمام روز و شب مشغول عيش و طرب بودند و بعدها اين جشن را تكرار ميكردند.

حركت صليبيون براي فلسطين و قتل عام در شهر معره

پس از قتل عام انط اكيه صليبيون بوهيموند را حاكم انطاكيه نمودند و خود به سوي فلسطين رهسپار شدند . نخست به شهر معرّه النعمان رسيدند، مردم شهر متحد شدند و مدتي از شهر دفاع كردند. ولي متأسفانه بعد از مدتي ميان مردم اختلاف افتاد و چون شب شد يكي از مدافعين كه از هم شهريان خود رنجي ده بود قسمتي از برج و بارة شهر را كه به وي سپرده شده بود رها كرد و قبيلة او نيز چنين كردند . ساير طوائف كه رفتار آنها ديدند نيز بخشهاي ديگر شهر را كه در اختيار داشتند رها كرده به خانه هاي خود

رفتند و چون برجها از مدافع خالي شد، فرنگيان آگاه شده با شتاب از ديوار شهر صعود كرده و دروازه‌ها را گشوده وارد شهر شدند و سه روز در شهر معره به قتل عام پرداختند و مسلمين سزاي نفاق و اختلاف و خودخواهي خود را ديدند و صد هزار تن در آن شهر كشته شدند و صليبيون بر صغير و كبير رحم نكردند و مدت چهل روز ماندند. سپس به شهر عرقه شتافتند و مدت چهار ماه آنجا را محاصره كردند. اما بر اثر مقاومت مسلمين آنجا كاري از پيش نبردند. در اين اثناء حكمران قلعة شيزر كه نامش منقذ بن مقلد بود به كمك اهالي شتافت و با پرداخت مبلغي پول با صليبي ها صلح كرد و آن‌ها عرقه را ترک کرده و عازم حمص شدند، حكمران حمص جناح الدوله چون سستي و نفاق مسلمين را مي دانست، با فرنگيان صلح كرده و مبالغي پرداخت.

سپاهيان از آنجا رو به جانب بيت المقدس يعني اروشليم شتافتند و بيت المقدس به دست افتخارالدوله حكمران خليفة فاطمي مصر بود، فرنگيان چون در راه به شهر عكا رسيدند حكمران عكا به استقبال ايشان آمد و گفت: ما تابع افتخار الدوله ايم و همين كه شما شهر بيت المقدس را تسخير كنيد ما نيز بي دردسر تسليم شما خواهيم بود.

سرداران صليبي از عكا گذشته و در سرزمين هاي شمالي شامات مي گشتند و اهالي شهرها براي دفع شر آن‌ها هر كدام جداگانه با پرداخت مبالغ بسياري طلا ولايت خود را از قتل و غارت عمومي حفظ مي‌كردند. در سرزمين لبنان مردم شهر اركاس از فرنگيان استقبال نكردند، نيروهاي صليبي به چند قسمت تقسيم شده و يک قسمت تحت أمر رايموند و تنگريد آن شهر را محاصره كردند و قسمت سوم به شهر جبله تاختند و قسمت چهارم به شهر طرطوس رسيدند و در هر شهري يا قتل عام مي كردند يا مبالغي گرفته و مي گذشتند و اين چهار قسمت به

تدريج پيرامون بيت المقدس گرد آمدند و از آنجا كه مقصد اصلي و بهانة اساسي جنگها تسخير بيت‌المقدس بود، هنگام محاصره تمامي افراد فرنگي از بزرگ و كوچك مشاركت جستند تا از ثواب جهاد به خيال خود سهمي برده باند و آنجا را محاصره كردند و مدتي به زد و خورد و آتش زدن و غارت اطراف بيت المقدس مشغول بودند و براي كمي آب و خواروبار درفشار بودند كه به آنان بشارت رسيد دسته هايي از كشتي هاي اروپا حامل انواع لوازم و آذوقه اينك به ساحل رسيده است . فرنگيان با دلشادي فراوان به كنار دريا رفتند و محصولات كشتي ها را كه به خشكي بود تحويل گرفتند ولي خود كشتي ها را ناوهاي جنگي مصر دنباله كرده و همگي را مغلوب و نابود ساختند.

بالأخره اروپائيان چون فراوان از جنگل بريده و با آن چوبها سه برج بلند متحرك ساختند كه بر داخل شهر تسلط و اشراف داشت. همچنين منجنيق‌هاي سنگانداز و كله قوچي ساختند و دربارة شهر مي‌كوفتند و بر فرق مدافعين و اهالي بي سلاح شهر سنگ و آتش و تير زهرآلوده مي‌باريدند.

اما نيروهاي اسلام در برابر آن‌ها مقاومت و از شهر دفاع مي‌كردند و بالأخره از برج گودافر آتش فراواني بر سر مسلمين ريخته تا آنكه يكي از ادوات جنگي شهر آتش گرفت و شعلة آن به ساختمانهاي ديگر سرايت كرد و فرو ريختن آتش و شدت دود، سپاه مدافع را ناچار به ترك باره گردانيد و گودافر و تني چند از يارانش با برج متحرك بر فراز باره آمد و توانستند دروازه هاي شهر را بگشايند . بدين ترتيب صليبيون واردشهر بيت‌المقدس شدند و بر مرد و زن و كودك شيرخوار و زاهد گوشه‌نشين رحم نكرده و همه را از دم تيغ گذراندند!!

قتل عام مردم بي‌سلاح

اين قتل عام وحشيانه يك هفته ادامه داشت و

فقط در مسجد اقصي ه فتاد هزار نفر را به قتل آوردند که تمامي آن‌ها از زاهدان و گوش نشینان بودند و هر یک از گوشه اي از نقاط عالم به آنجا مهاجرت کرده بودند . گرچه این رفتار دور از انسانیت یعني کشتار مردم بي سلاح که در آن عصر از اروپائیان سر زده مایة تعجب است، اما در این عصر نیز ک ه بسیار لاف مدنیت مي زنند، ما وحشي‌گریهاي فراوان از ایشان دیده ایم.

قتل عام مردم بي‌سلاح

این علم شنیع در تاریخ صلیبیان بسیار تکرار شده و حتي در سال 1911 تا 1913 میلادي دولت ایتالیا از گرفتاریهاي عثماني که دچار انقلاب مشروطیت بود، سوء استفاده کرد و ناگهان به سرزمین لیبي که جزء متصرفات عثماني بود، حمله کرد و آنجا را به اشغال خود درآورد . و ملل منطقة بالکان از قبیل بلغار و غیره بر اثر تحریکات دول اروپایي بر ضد حکومت عثماني طغیان نمودند. عملیات فجیع سربازان ایتالیا در لیبي و رفتار وحشیانة شورشیان بالکان با مسلمین و زنان و اطفال خردسالشان به حدي قساوت آمیز بوده که بسیاري از جرائد و نویسندگان بي غرض اروپا به این اعمال زشت اعتراض نمودند. اما از طرف دولتهاي بزرگ کمترین اقدامي براي منع وحشیگري‌ها به عمل نیامد.

و همچنین دولت فرانسه مدتي است در الجزائر بر صغیر و کبیر و ز ن و فرزند مردم مسلمان رحم نمي‌کند و اکنون سالهاست که الجزائر به اعمال وحشیانة دولت فرانسه مبتلاست. و همچنین یهودیان فلسطین به تحریک دول مسیحي از قتل و غارت و اعمال وحشیانه با مسلمین کاري کرده اند که قلم از وصف آن عاجز است.

از مطلب خود دور نرویم و ببینیم که صلیبیون پس از قتل عام مردم بیت‌المقدس چه کردند.

بعد از قتل عام بیت‌المقدس چه شد؟

بعد از سقوط بیت المقدس صلیبیون دریافتند که یهودیان عموما به معابد خود پناه برده اند و گروه بزرگي نیز از مسلمین در محراب داوود نبي υ متحصن شده اند. بنابراین مجلس شوراي اروپائیا ن تشکیل و مقرر گشت تمام آن‌ها قتل عام شوند!

اما مسلمین که در محراب داوود نبي بودند اغلب سلاح داشتند و مانند مسلمین مسجد اقصي بیچاره نبودند. از این رو بعد از سه روز جنگ سخت سرداران صلیبي مصلحت دیدند که به آنان راه دهند. بدین ترتیب مسلمین توانستند با آرایش جنگي و همراه خانوادة خود از محراب داوود خارج شده به جانب عسقلان عزیمت کنند. اما صلیبیون در کمال قساوت یهود را که شامل چندین هزار مرد و زن و کودک بودند در آتش نابود ساختند بدین طریق که معابد آنان را از هر جانب آتش زدند و در مقابل درهاي معابد نیز آتشي عظیم اف روختند که از هیچ طرف راه فرار باقي نماند و پس از دو روز که فریاد و فغان اطفال و زنان به گوش مي‌رسید بالأخره همگي سوختند و خاکستر شدند.

نمي‌دانم ملتي که خود را متمدن مي نامد این اعمال را از تمدن مي داند. علي أي حال از مسجد أقصي اموال عظیمي نصیب جنجگویان صلي بي شد که از آن جمله است بیست قندیل بزرگ از زر خالص و یکصد و پنجاه قندیل سیم خالص و یک تنور نقره و چیزهاي دیگر.

پس از فتح بیت المقدس راهبان و کشیشان و سایر سرداران هر یک براي فرمانفرمائي خود به جان هم افتادند، عاقبت هیئتي مرکب از چند روحاني و چند سردار انتخاب شدند و گودافر را به پادشاهي انتخاب و طمع کشیشان را قطع کردند.

این اولین هجوم نصاري بود که چهار سال طول کشید و متأسفانه ابدا از خلیفة عباسي وسلاطین ایران و سایر سرداران اسلام که در نواحي دور دست بودند تظاهر و جنبشي به ظهر نیامد. بلي از

مصر گاهي جسته و گر یخته حملاتي بر اروپائیان مي‌شد كه تفصیل آن در تاریخ ضبط است.
بنابر تحقیق اروپائیان قسمتي از شهرهاي آناتولي و قسمت مهمي از ارمنستان به علاوة انطاكیه و قسمت اعظم فلسطین و بعضي از بلاد سوریه و مهمترین قسمت جزیره یعني سرزمین هاي واقع مابین فرات و دجلة شمالي را تسخیر كردند. باني اصلي این وقایع كه پطرس كشیش بود همراه بسیاري از صلیبیون به اروپا بازگشت و تا زمان مرگ در دیري كنار رود موزا انزوا اختیار كرد.

هجوم دوم جنجگويان صليبي

بدين ترتيب پاي صليبيها به مشرق زمين و ممالک اسلامي باز شد و داستان ثروت و نعمت مشرق بر سر زبان اروپائيان افتاد و مردمي که تا آن زمان از شرکت در اين خونريزي ها خودداري کرده بودند به طمع مال و ملک و فرمانروايي از جاي خود جنبيدند و از همه سو پرچمها افراشته گشت و پانصد يا ششصد هزار مرد جنگي فراهم آمد و به کمک امپراطور روم به ممالک اسلامي سرازير شدند، ولي اکثر آنان به دست کت بوغا و قليچ ارسلان نابود شدند و فقط ده هزار نفر آنان به انطاکيه رسيدند و در اين سال يعني سال 495 هجري که گروهي بزرگ از اهالي جنواي ايتاليا با کشتي هاي بسيار به قصد زيارت اورشليم آمده بودند . بودوين حکمران بيت المقدس از آنان بر اي جنگ با مسلمين استمداد کرد، آنها رضايت دادند که از مال و نفرات کمک دهند به شرطي که هر شهري را بودوين فتح کند ثلث اموال غارتي را به اهالي جنوا بدهد و نيز در هر شهر يک کوي جديد به نام جنوا آباد کند . گويا اهالي اروپا قتل و غارت را از دستورات ديني مسيحυ مي‌دانند!!

بالأخره بودوين با مساعدت اهالي جنوا به بلاد اسلامي حمله کرد و به کمک اهالي ژن شهر سوز و حيفا و قيساريه را محل تاخت و تاز قرار داد و همه را فتح و قتل عام نمود، خصوصاً در قيساريه مسلمين را کلا قتل عام و به غارت اموال و اسارت اطفال پرداخت و به قصد عسق لان شتافت. اما لشکر خليفة فاطمي مصر به فرماندهي سعدالدوله با او مصاف دادند و دوازده روز کارزار به طول انجاميد تا سرانجام دلاوران اسلام پاي مردانگي فشرده دشمن را به سختي شکست دادند . بودوين با

بقاياي سپاه شكست خورده اش به بيت المقدس بازگشت.

و در سال 495 هجري جماعت بزرگي از اروپا به مشرق سفر كردند از جملة آن‌ها يک لشكر مركب از صد هزار مرد شمشير زن به فرماندهي سردار رايموند از راه خشكي آمده و در آناتولي با سپاه قليچ ارسلان روبرو شده و شكست سنگين خورده و تلفات زيادي دادند و سلطان قليچ ارسلان تعدادي اسير و غنيمت فراوان به دست آورد . سپس سردار رايموند باقي ماندگان اروپائي را جمع و به سوي طرابلس روانه شد و آنجا را محاصره كرد و كار بر اهالي دشوار شد. ناگزير از در مصالحه درآمده مبلغي به فرماندة فرنگي تقديم كرده و او را از طرابلس دور كردند . رايموند به جانب طرطوس راند و آن ولايت را فتح كرد و مسلمين را قتل عام و اموال ايشان را غارت كرد و از آنجا به وي قلعة طومار تاخت و با شدت حمله برد اما نتوانست كاري صورت دهد، از طومار به حدود ولايت حمص تاخت و قلعظ اكراد را محاصره كرد.

اين خبر به جناح الدوله امير حمص رسيد و مشغول تجهيز سپاه شد، ليكن روز جمعه كه به قصد نماز جمعه بيرون آمد به دست يكي از فدائيان فرقُة باطنيه به قتل رسيد . خبر كشته شدن او به رايموند رسيد و اكراد را رها كرد به تسخير حمص همت گماشت و تمام دهات و آبادي هاي اطراف را قتل عام وغارت كرد و چون نتوانست حمص را فتح كند بر اي زيارت به بيت المقدس شتافت. رايموند در جريان مبارزه با اهالي طرابلس جان خود را از دست داد و در سنة 503 هجري قمري فرزند رايموند به نام برتراند نيروي مهمي فراهم آورد و با مساعدت پاپ و اعانت پادشاهان فرانسه و اسپانيا و ايتاليا تعداد بسياري ناوهاي جنگي تجهيز كرد و قبلا به پادشاه بيت المقدس و ديگر اميران صليبي پيغام فرستاد تا از راه خشكي حلقة محاصره را تنگتر سازند و خودش براي گرفتن

انتقام پدر كمر بر بست و از راه دريا طرابلس را محاصره كرد . امير فخرالملک كه تابع دربار خلافت مصرف بود سختي اوضاع را به قاهره گزارش داد، ولي متأسفانه كمكي به طرابلس نرسيد تا آنكه يازدهم ذيحجة سال 503 نيرهاي صليبي شهر طرابلس را تسخير كردند و مدارس و كتابخانه هاي متعدد و معروف آنجا را كه مركز اجتماع علماي علوم طبيعي و رياضي بود به باد غارت و يغما دادند و قسمتي از اهالي شهر را كه ياراي جن گ و مقاومت نداشتند به قتل رسانيدند وقسمت ديگر را با زنان و كودكان يكجا به اسارت و بردگي درآوردند و خانه ها را از اموال خالي ساختند و شهر را تسليم برتراند فرزند رايموند نمودند.

قتل و غارت مسيحيان نسبت به يكديگر

در سال 497 هجري بوهيموند حكمران مستقل انطاكيه به اروپا سفر كرد و يكسر به جانب ايتاليا رفت و به حضور پاپ رسيد و خود را بر پاي وي افكند و از او كمک طلبيد . پاپ وي را با مهرباني پذيرفته و به او قول هر گونه همراهي داد و براي اثبات وفاداري بيرق پطرس مقدس را به وي داد . اروپائيان با ديدن اين پرچم داوطلبانه گر د او جمع شدند . اين سردار از ايتاليا به فرانسه رفت و در آنجا با احترام فراوان مورد استقبال قرار گرفت . امپراتور فرانسه دختر خود را براي او عقد كرد و لشكري كامل براي او فراهم آورد . از اسپانياي شمالي نيز نيروهايي نزد وي جمع شدند . بوهيموند از فرانسه به ايتاليا برگشت. در آنجا نيز عده اي به سپاه او ملحق شدند . سپس وي سوار كشتي شد و در سرزمينهاي روم نيروهاي خود را پياده كرد و شهر دورالسيوس را محاصره كرد و با نيروهاي خود عيسويان روم را به خاک و خون افكند و پس از ويراني و قتل و غارت بسيار كه در نهايت بيرحمي

و قساوت انجام داد به جانب مقر حكمراني خود، انطاكيه رفت.
در سال 497 نيز گروه عظيمي به قصد زيارت قبر مسيحυ از ملل مختلف اروپا از بندر جنوا با هفتاد كشتي عازم بيت المقدس شدند. پادشاه آنجا بودوين از موقعيت استفاده كرد و با زوار قرار گذاشت در جنگ با مسلمين شركت كنند و در عوض ثلث غنائم به دست آمده از آن زوار باشد. در آن ايام صليبيون مي‌كوشيدند مرزهاي آسيائي خود را به مرزهاي اروپا متصل سازند و براي حصول مقصود لازم بود قبلا سواحل شرقي مديترانه را متصرف شوند. از اين جهت بودوين همراه زوار ابتدا به بندر عكا هجوم بردند زيرا موقعيت عكا چنان است كه مي‌توان آن را كليد تسخير سوريه و فلسطين ناميد. بندر عكا جزء متصرفات مصر بود و شخصي به نام زاهرالدوله حكومت آنجا را داشت . اروپائيان از جانب دريا با هفتاد كشتي راه آمد و رفت كشتي‌هاي مسلمين را بستند و از جانب خشكي نيز شهر را محاصره كردند اما نيروهاي مسلمين با نهايت شهامت همه روزه از شهر بيرون تاخته و ضربهاي شديد به دشمن وارد مي‌آوردند. از اين رو محاصرة شهر به طول انجاميد و صليبيون از وضع نامعلوم جنگ خسته شده سخن از عقب نشيني و ترك محاصرة شهر به ميان آوردند . اما از طرف ديگر در شهر عكا آذوقه ناياب گشت و متأسفانه از مصر هم كمكي نرسيد وعاقبت روزي كه آخرين موجوديهاي خوار و بار از انبارها خارج و تقسيم شد حكمران عكا ناگزير نمايندگاني نزد بودوين فرستاد تا قرار تسليم شهر را بگذارد و بزرگان صليبي و بودوين با نمايندگان زاهرالدوله قرار داد تسليم عكا را نوشته و امضاءكردند و شخص پادشاه براي رعايت شرائط تسليم، به انجيل سوگند ياد كرد. مهمترين شرط اين بود كه اهالي عكا با اموال منقول خود از شهر خارج شوند و پادشاه و سپاهيانش امنيت راه خروج را تأمين كنند تا

مسلمين به كلي خارج شوند و از حدود عكا تا مسافتي دور شوند، سپس نيروهاي صليبي وارد عكا شوند. اما روز ديگر همينكه نخستين دستة مسلمين با اموال خود از شهر بيرون آمدند چشم طمع اروپائيان به دارائي و ثروت ايشان خيره گرديد و شعلة حرص افروخته گشت، از تمام عهدها و قسمها و شرافت و حسن قول صرفنظر كردند و رو به شهر تاخته و از باز بودن دوازده استفاده كردند وارد حصار شدند و دست به غارت و يغما بردند و چون مسلمين از تسليم اموال خودداري كردند، كشتار مهيب و وحشيانه اي آغاز گشت و منجر به قتل عام مردم شد و زاهرالدوله كه از نجات اهالي نااميد شده بود، به همراه جمعي رو به جانب دمشق گ ريخت. بدين ترتيب مهمترين حصار فلسطين از تصرف مسلمين خارج شد. و در همين سال قلعة افاميه را قتل عام كردند.

در سال 504 هجري حكام سوريه صلاح ديدند كه عجالتا با اروپائيان قرارداد متاركة جنگ منعقد نمايند و پس از آن، گروهياز تجار حلب با اعتماد به قرارداد صلح، كالا ي فراواني از مصر در كشتيها بار كرده به جانب شام لنگر كشيدند، اما ناوهاي جنگي صليبي در وسط دريا كشتي ها را احاطه كرده و اموال را ضبط و افراد را اسير گرفتند.

قتل عام در صيدا و قلعة اثارب

در سال 502 ده هزار نروژي به قصد غارت غنائم مسلمين از دورترين نقاط به راه افتاده پس از سه سال دريانوردي و تحمل دشواريها در سال 504 هجري وارد بندر يافا شده و مورد استقبال گرم سلطان بودوين قرار گرفتند و وارد بيت المقدس شدند و بدين ترتيب سپاه بودوين تقويت شد و با عزمي راسخ به شهر صيدا كه از ولايت زيبا و ثروتمند شامات بود روي آ وردند و با آنكه مسلمين آنجا دليرانه مقاومت كردند، چون از هيچ

طرف کمک کافي نرسيد اروپائيان شهر را تسخير و اکثر اهالي را به قتل آورده و باقي را به اسيري گرفته و اموال ايشان را غارت کردند . درهمين سالها قلعة اثارب را که در سه فرسنگي حلب و داراي استحکامات و موق عيت مهمي بود نيز محاصره کردند و تنگريد حکمران انطاکيه با لشکري زبده آنجا را تسخير و مردمش را قتل عام نمود. تنگريد فرمان داده بود کوي ارامنه که به تسخير قلعه کمک کرده بودند در امان باشد، اما تني چند از طمعکاران و افسران فرنگ در اثناي قتل و غارت خطاب به سربا زان خود گفتند: مردمي که به همشهريان خود خيانت ورزيدند نسبت به ما چگونه وفا خواهند کرد، بهتر است که شما جنجگويان از غنيمت اين محله نيز بي نصيب نباشيد، بدين طريق خانه هاي ارامنه را به باد غارت دادند.

قتل عام در فرما و بزاعه و نقض عهد امپراطور روم

در اين س الها حکمران بيت المقدس بودوين با تمام نيروهاي صليبي به عزم تسخير مصر روانه گشت و در شهر فرما که اوائل خاک مصر بود مسلمين را مانند گوسفند سر بريد و شهر را آتش زد.

و در سال 532 امپراتور روم شهر زيباي بزاغه را که در شش فرسنگي حلب است محاصره کرد، اما چون مدتي گذشت و کمکي براي اهالي نرسيد عاقبت اهالي آنجا از امپراتور روم امان طلبيدند و امپراتور عهد کرد در صورت تسليم شهر جان و مال اهالي از تعرض مصون بماند، وليکن به محض تسليم شهر عهد خود را شکسته اموال را ضبط و مردم را به اسارت درآورد و از مردم بزاغه پنج هزار و هشتصد نفر را که مقاومت ورزيدند کشت . رفتار

امپراتور در بزاغه به قدري وحشيانه بود كه مورخان منصف اروپا از آن با نفرت ياد مي كنند. از جمله امپراطور شنيد كه جمعي از زنان و اطفال از بيم لشكر روم در غاري پنهان شده اند، امپراطور خونخوار فرمان داد دردهانة غار آتش افروختند تا مخفي‌شدگان از دود و گرما و تشنگي جان سپردند.

البته بايد توجه داشت كه صليبيون غالبا با مردمان بي سلاح چنين رفتار مي كردند، اما در مقابل مردان جنگجوي مسلمان ولو اينكه نصف يا ثلث ايشان باشند، شكست خورده و مي گريختند. در تواريخ جنگهاي صليبي اين مطلب مسلم و مكرر شده است چنانكه در زمان عمادالدين و فرندش نورالدين اتابک زنگي و صلاح الدين ايوبي از سال 500 به بعد صليبيون شكست‌هاي پي در پي خوردند و تا چند قرن از كشورگشايي نااميد شدند.

و در سال 563 حكمران صليبي بيت‌المقدس مصر را مورد تاخت و تاز قرار داد در حالي كه چند سالي بود وزير خليفة مصر موسوم به شاوور به حكمران صليبي رشوه هاي بسيار مي پرداخت، ولي طمع حاكم بيت‌المقدس بيش از اين‌ها بود. خلاصه آنكه طمع تسخير مصر بر او غالب شد و چند تن از اشراف مصر كه مخالف شاوور بودند، خيانت ورزيده و به صليبيون پيوستند. فرماندة صليبي به شهر بلبيس رسيد و به حاكم آنجا پيغام داد ما را در كجا منزل مي‌دهيد، حاكم غيرتمند پاسخ داد جاي شما در نوک نيزه هاي ما است، آيا تصور كرده ايد كه شهر بلبيس يک لقمه پنير است، شاه صليبي پاسخ داد آري بلبيس لقمه پنير است وقاهره كره ! و فرمان حمله داد. نيروهاي مدافع بلبيس با عدد اندک و برج و باروي بسيار ضعيف سه شبانه روز مقاومت نمودند، ولي عاقبت فراواني دشمن بر شجاعت دلاوران فائق آمد و شهر به تصرف صليبيون درآمد و فرمان قتل عام صادر شد حتي زنان و كودكان را كشتند و خانه ها را خراب كردند و

عده اي را اسير كردند كه ساليان دراز در اسارت بود تا آنكه سلطان صلاح الدين ايوبي آن‌ها را خريداري كرد و يا اسباب آزادي آنان را فراهم ساخت.

لازم به ذكر است كه سلاطين مغول هم با دربار پاپ سر و سري داشتند. از جمله سلاطين مغول آباقاجان پسر هلاكوخان است كه با دول اروپا روابط سياسي داشت و از آن جمله ارغون خان فرزند آباقاجان است كه عموي خود تكودار را كه اسلام آورده و خود را احمد مي ناميد كشت. زيرا اسلام او برخلاف رأي مجلس بزرگان مغول بود. تكودار كه به سلطنت رسيد چون مسلمان شده بود و با دربار مصر رابطه داشت، مقتول شد و سعدالدوله وزير ارغون خان با مسلمين بناي بدرفتاري گذاشت و جمع كثيري را به كشتن داد و اموال ايشان را به نفع دولت ضبط نمود.

براي، ماجراهايي كه ذكرشد، نمونه هايي از رفتار و كردار فرنگيان با مسلمانان بود و إلا جنايات آنان بيش از اينهاست كه در يک يا دو كتاب بگنجد. اينک از گذشته چشم مي‌پوشيم و به عصر خودمان مي پردازيم و چند كلمه اي هم دراين باره مي‌نگاريم. از جمله تحريكات و فتنه گريهاي اروپائيان ماجراي كلاه نصرانيت يعني شاپو و قصة پر غصة بي‌حجابي است كه اين دو ماجرا منجر به قتل عام عده اي در خراسان شد. يعني علاوه بر اينكه به نام اتحاد شكل كلاه نصرانيت يعني شاپو را تحميل كردند، در سال 1347 هجري هزاران نفر را در حرم و صحن امام رضا υ به قتل رسانيدند و هركه زنده مانده بود زنده به گور كردند و در تمام مملكت ايران علماء و روحانيون مورد اهانت و آزار قرار گرفته و در تمام شهرها و قصبات سركوچه و بازار پاسبانها گماشته بودند تا هر شخص معمم عبور كند او را به ادارة شهرباني جلب كنند كه چرا لباس متحدالشكل به تن ندارند و چه قدر عمامه‌ها را پاره كردند. راستي كه مغولان هم

چنین نکردند زیرا مغول براي فتح مملکت مردم را میکشتند ولي اینان براي کلاه مر دم را کشتند و به زور کلاه نصرانیت را بر سر مردم گذاشتند!

و أما کشف حجاب

چون زنان نصاري بي حجابند و در موقع مراودة با ممالک اسلامي م ورد تمسخر و بلکه توجه مردم شهوتران واقع مي شدند. لذا دول نصراني چنین خواستند که به زور سرنیزه زنان مسلمین را نیز بيحجاب کنند. چون در شریان و رگ و ریشة دول اسلامي دست پیدا کردند . ممالک اسلامي را وادار به کشف حجاب کردند . هر جا غیرتي در مردمش بود عملي نشد، از جمله در ایران بسیاري از علما را کشتند و یا تبعید نمودند و بالأخره بعد از قتلها وتهدیدها دولت وقت را وادار کردند که علنا سر کوچه و بازار چادرهاي زنان عفیفه را پاره کرده و بلکه با لگد پاسبانان بسیاري از زنان را کشتند و چنان مناظر دلخراشي به وجود آوردند که دل هر مسلمان بلکه هر بشري را به درد آورد . به خدا قسم مغولان چنین رفتاري نکردند.

قضیة چهار
مسئلة مشروط شدن سلطنت و کارهاي پنهاني نصاري در این مورد

چنانکه میدانیم، اقدامات آیت الله مجاهد میرزاي شیرازي - طاب ثراه- موجب شد که مسلمین و سایر سکنة ایران متوجه مظالم استعمارچیان نصاري گردیده و بیدار شوند و عاملین و خادمین آنان را در ایران بشناسند و درصدد مقابله با آنها برآیند.

البته عدهاي از ایرانیان متوجه بودند ولي در اثر تظاهرات دروغین ناصرالدین شاه قاجار به اسلام، مردم کوچه و بازار و مقدسین به اشتباه

افتاده بودند، ولي مخالفت ناصرالدين شاه با نظر مجتهد بزرگوار و عادلي همچون ميرزاي شيرازي آنها را نيز كاملا بيدار كرد و همة طبقات ايران براي محدود كردن اختيارات بي حد و بيحصر شاه هماهنگ شد و كار را به آنجا رسانيدند كه قانون اساسي صريحا اعلام كرد سلطنت ايران مشروطه است يعني مطلقه و خودسرانه نيست و بدينگونه بود كه در سال 1324 هجري قمري سلطنت و حكمفرمائي مطلقه مبدل به سلطنت مشروطه شد.

غرض از ذكر مطالب بالا اين بود كه در اين ماجرا نيز چون دول اروپايي ديدند كه نمي‌توانند به طور كلي جلو اقدام مردم را بگيرند، با اين نظريه اظهار موافقت نموده و براي تخريب آن از داخل، شروع به دسيسه چيني كردند. مثلا يكي از دول نصراني يكي از معاريف را كه با آنان م ربوط بود وادار كرد كه مردم را به تحصن در سفارتخانة آن دولت تشويق و تحريك نمايد و همين كار هم شد و موجب گرديد كه عده اي از علماي بزرگ نسبت به مشروطيت بدبين شوند و معلوم است كه خود شاه نيز در مشوب كردن اذهان مردم دست داشت. همچنين عده اي از مردم سودطلب و بي‌بندوبار كه تظاهر به مشروطه خواهي مي‌نمودند، با كارهاي خودسرانة خويش باعث موهون شدن اصل قضية مشروطه شدند. اين است كه علماي خيرخواه و فداكاري مانند حاجي شيخ فضل الله نوري كه در ابتدا با مشروطيت موافق بودند شروع به مخالفت نمودند. نصاري كه ميل نداشتند نظم و قان ون صحيحي در ايران مستقر شود به انواع و اقسام تخريبات دست زدند و حتي خود دولت انگليس كه به طرفداري از مشروطه خواهان تظاهر مي كرد با دولت نصراني روسية تزاري كه علنا مخالف مشروطه شدن ايران بود كه گاه هم كاري مي‌كرد و اين مطلب را مي‌توان در كتاب هايي كه تلگراف رسمي دولتين در آن نقل شده است به خوبي مشاهده كرد! شكي نيست كه اگر مردم بي نظر و شجاعي مانند ستارخان و

شيخ محمد خياباني و امثال آنان نبودند عاملي و خدام نصاري نمي‌گذارند كه مشروطيت مستقر گردد. ولي متأسفانه دشمنان نصراني ما از راه ديگر وارد شدند و با دخالت در انتخابات و تدوين قوانين غير اسلامي و دخالت در امور كشور باعث شدند كه مشروطه مسخ شود و مقصد اصلي مردم از دست برود.

اگر بخواهيم جنايات و رذائل نصاري را شماره كنيم، از حوصلة حساب بيرون است. يكي از جنايات نصاري برده‌گيري ملتها و استعمارگري و خونخواري ايشان است. افراد ظاهربين الغاء قانون بردگي فردي را قدمي به سوي تمدن و نشانة آزادي بشر مي‌شمارند و آن را دليل بارزي بر نفوذ روح عدالت در جوامع كنوني مي‌دانند. اما از مطالعات تاريخي عكس اين مطلب نمايان است. زيرا اگر بردگي فردي بنا به عللي الغاء شده، استعمار و بردگي ملتها به صورتي موحش تر و خطرناكتر جاي آن را گرفته. توضيح آنكه توسعة صنايع در قرن 18 و 19 ميلادي نحوة زندگي بشر را تغيير داد وكارها از صورت فردي به صورت اجتماعي درآمد و بارها به دوش كارگاههاي صنعتي افتاد و استعمار كشورها نيز به مرحلة كمال رسيده بود و با وجود اين همه مستعمره چندان نيازي به وجود برده هاي خصوصي نبود. مثلا انگلستان پنجه هاي خونين استعمار خود را در سرزمين زرخيز هندوستان و بخشهايي از افريقا و آسيا فرو برده بود و همچنين ساير دول نصاري در جاهاي ديگر جهان. مثلا به جاي آنكه سياهان افريقا را به عنوان برده به اروپا ببرند، در همان افريقا به كاروا داشته و حاصل دسترنج آن‌ها را با وسائل سريع السير به اروپا مي بردند. بنابراين، اسم بردگي تغيير يافت، اما به صورت وسيعتر و مشكلتري درآمد (استعمار يعني تصرف عدواني ممالك ضعيف توسط دول نيرومند وغصب اموال و پايمال كردن حقوق و فعال مايشاء بودن كشور استعمارگر).

نصاري با مستعمرات خود در نهايت وحشيگري رفتار مي‌كردند. نمونة مختصري از طرز عمل آن‌ها را از زبان خود غربيان بشنويد:

دكتر گوستاولوبون مي‌نويسد: راست است كه لندن آباد و پر ثروت شده، ولي افرادي كه اين ثروت از آن‌ها به دست آمده نهايت درجه دچار فقر و فاقه شده اند. در حدود 70 سال قبل طبق آمار رسمي در ايالت مدرس هند شانزده ميليون گدا وجود داشت، در حالي كه اهالي بيچاره بايد از عهدة پرداخت هزينة جنگي برآيند كه بالغ بر 400 ميليون ليره است . همچنين پنجاه ميليون ديگر براي هزينة ساير ادارات دولتي بايد بپردازند . تازه بعد از همة اين مخارج بايد مبلغ 500 ميليون ليرة خالص هم ساليانه به خزانة انگلستان ارسال دارند . در حالي كه بدون اغراق تلفات مردم از گرسنگي در زمان حكومت انگلستان بر هند بيش از تلفات يک جنگ خونين بوده است.

گرانديديه م يگويد: كشاورزان هند يک ششم محصولات زمين را به عنوان ماليات به سلاطين بومي خود مي‌دادند ولي در دورة انگلستان نصف آن را مي‌بايست بپردازند و چنانچه كسي خودداري مي كرد املاک او ضبط مي‌شد.

ميندمان كه خود انگليسي است مي گويد: انگليسيها از يک طرف اهالي را تحت فشار مالياتهاي سنگيني قرار داده اند كه از گرسنگي تلف مي شوند و از طرف ديگر براي زياد شدن واردات خود كارخانه هاي آن‌ها را ورشكست كرده اند كه تمام آن‌ها تعطيل شده است.

قضية پنجم
تفرقه انداختن بين دول اسلامي

اگر كسي تاريخ صفويه را بخواند درمي يابد كه چگونه نصرانيت آتش افروز تفرقه و جنگ بين دولت ايران و عثماني بوده است.

نصرانيت دين اجباري است

در كتاب سرماية سعادت ص 37 آمده است كه در اغلب اماكن شهر بيروت معلم پروتستاني كه ساعت اول وارد كلاس مي شود نخست به هر يک از اطفال كيف أصبحتم مي گويد بايد آن طفل بگويد بحمدالله أصبحت علي دين المسيح، و چنانچه غير از اين گفتار پاسخ دهد با فحاشي و دشنام دوباره او را به گفتن همان جمله مجبور و يا از مدرسه اخراج مي‌كنند.

نصاري افكار باطله را بين مسلمين رواج مي‌دهند

منحرف كردن مردم از راه عقل و خرد، يک جنايت بسيار بزرگ و دور از انصاف است، بلكه با تمام اديان الهي مخالف و از هر ستمي بدتر است . ما مقداري از اين جنايت را ذكر مي كنيم، اگر كسي منشأ افكار باطله را بررسي كند مي بيند اكثر آن‌ها توسط دول نصراني انجام گرفته است، ما بعضي را ذكر مي‌كنيم:

اول، وحدت وجود كه خالق را با خلق يكي مي‌دانند و خدا و عيسي مسيح و روح القدس را با اينكه سه تا است يكي مي‌شمارند!!

دوم، حلول كه خدا حلول كرده در عيسي كه همين افكا زشت را جاسوسان مسيحي ميان مسلمين وارد كرده اند.

سوم، درويشي و صوفيگري است كه جاسوسان نصاري وارد مسلمين كرده اند. ما بعضي ار مدارک خود را ذكر مي‌كنيم تا جاي شبهه نماند:

نفحات الأنس جامي (چاپ سنة 1336) در صفحة 12 نقل كرده كه در زمان جاهليت لباس پشمي لباس رهبانان نصاري بوده. و در صفحة 13 از جاحظ نقل كرده كه نصاري هنگام عبادت لباس پشمی

مي‌پوشيدند و از مستشرقين نقل شده كه لباس پشم در اصل شعار نصراني است و نيكلسون گفته كه نذر سكوت و حلقة ذكر در ميان نصاري رواج داشته . ملاحظه مي‌فرماييد كه تمام اين‌ها به نام درويشي و صوفيگري وارد افكار مسلمين شده و اسلام را آلوده ساخته.

در ص 31 نفحات آمده است كه اول خانقاهي كه براي صوفيان بنا شد، ترسايي براي صوفيان در رملة شام بنا كرد. جاي سؤال است كه فرد نصراني جز ايجاد تفرقه بين مسلمين چه منظوري مي‌توانسته داشته باشد.

در مقدمة نفحات، ص 19، مي خوانيم: رياضت و پشمينه‌پوشي مربوط به طريقة رهبانيت نصاري است. و در ص 22 مي‌نويسد: پس از تماس مسلمين با سياحان و رهبانان مسي حي طريقة رهبانيت و ديرنشينان نسطوري از قبيل گوشه گيري و ترك تعلقات دنيوي و ترك نكاح و سياحت، با اسلام آميخته گرديد و صورت خاصي به خود گرفت (البته به نام تصوف).

تمام نويسندگان تاريخ تصوف اتفاق دارند كه بنيانگذاران تصوف يا نصراني بوده اند يا با نصاري سر و سر ي داشته اند اشخاص معروفي از صوفيان بودند كه به اتفاق مورخين نصراني بودند و وارد مسلمين شدند و به نام تصوف اسلام را واژگون كردند و رقص و سرود را كه از اعمال ديني يهود و نصاري است در عبادات خود وارد ساختند.

صليبي‌ها مدتها است كه به دست نوكران خود در ترويج صو فيگري كوشيده اند و آنرا آبياري كرده اند و مقصودشان تفرقه اندازي بين مسلمين است و علاوه بر اين نظرشان آن است كه عرفا و مرشداني نادان با كراماتي سفيهانه و برخلاف عقل به وجود آورند و آن را نمونه اي از خرافات اسلامي قلمداد كنند تا اسلام را مورد تنفر قرار دهند.

تمام زحمات و تزريقات سوء را عهده دار شدند تا اينكه ممالک اسلام را تجزيه كنند و بين مسلمين تفرقه اندازد تا بتوانند بر همه رياست كنند و ممالک اسلامي را مستعمرة خود سازند و كشورها را استعمار كنند.

كينه‌توزي نصاري و محكمة تفتيش عقائد

محكمة تفتيش عقائد در اواخ ر قرن 12 ميلادي به وجود آمد و همچنان كه از اسمش پيدا است به منظور تجسس عقائد مردم و كشف افكار ضد مسيحيت تأسيس شد و اين محكمه اختيارات عجيبي داشت از جمله نوشته اند: در يكي از شهرهاي ايتاليا موسوم به ورون به كشيشها اختيار داده شده بود كه مردم را به زور به قبول دين مسيح وادار كنند. در سال 1233 ميلادی گرگوار نهم محكمه اي براي منكوب ساختن عقائد ضد كاتوليک (كه شعبه اي از نصرانيت است) تشكيل داد. در قرن 13 اين سازمان در ايتاليا و اسپانيا توسعه پيدا كرد و تا اوائل قرن 19 ميلادي ادامه داشت.

اين محاكم وسيله اي بود براي كينه‌توزي پاپها و از بين بردن مخالفين. و به اندک چيزي حكم مرگ صادر مي‌شد. جنايات و فجايعي كه در اين مدت از اين مبلغين دروغين مسيح υ سر زد بيش از آن است كه توصيف شود. تعداد كساني را كه در دوران تفتيش عقائد زنده زنده سوزانيدند و يا در سياه چالها خفه كردند چند صد هزار نفر تخمين زده اند و به قول بعضي از مورخين مقررات اين محاكم تا چندين قرن سيلهاي خون در اروپا جاري كرد.

مقررات برخلاف انسانيت

برخلاف تمام محاكم انساني، متهم را مجرم محسوب مي‌كردند و بر او لازم بود كه بي‌گناهي خود را اثبات كند!! هر گونه شهادت ناروا ئي بر ضد او پذيرفته مي شد و به طور كلي شهادت عليه او آسان بود، ولي شهادت له او بسيار مشكل بود و

حتي براي شاهد، اسباب زحمت مي شد. يهوديان و اعراب و خدام حق داشتند عليه كسي شهادت دهند، اما له او نمي‌توانستند و قانون و زبان حال اين محاكم اين بود: «اگر بي‌گناهي بميرد بهتر از آن است كه گناهكاري بگريزد».

بر اثر جنون قدرت پاپها هر كاري كه از آن بدتر نبود به نظر ايشان صحيح و منطقي جلوه مي‌كرد و جالب اين است كه اين محكمه ها براي آنكه پاپ بدنام نشود حكم اعدام صادر نمي كردند زيرا چنين جلوه داده بودند كه كليسا از خونريزي بيزار است، اما فقط حكم به كفر و الحاد مي كردند و محكوم بيچاره را به مقامات نظامي تحويل مي‌دادند و آنها راي جز صادر كردن فرمان مرگ نداشتند زيرا ممكن بود خودشان به دادگاه خوانده شوند و تكفير و اعدام شوند!!

مخالفت پاپها با دانشمندان

كشيشها نه تنها با مخالفين خود چنين مي‌كردند بلكه بسياري از افراد مسيحي و مخصوصا با دانشمندان علوم طبيعي نيز چنين معامله مي كردند و به طرز بيرحمانه اي معدوم مي ساختند. اين اعمال به اندازه اي زننده بود كه در بعضي از موارد پيروان متعصب خود پاپ با آن مخالفت داشتند. به عنوان نمونه وقتي مسيحي ها بر اسپانيا تسلط يافتند دربارة طرز رفتار با مسلمين دو نظر ابراز شد: نظرية اول، پاپها مي‌گفتند تمام افراد مسلمان بدون استثناء حتي زنان واطفال بايد كشته شوند، نظرية دوم كه مردم عوام درخواست داشتند اين بود كه تمام مسلمانان را از مملكت اخراج كنند. پادشاه اسپانيا براي آنكه هر دو نظر عملي شود در سال 1610 ميلادي دستور داد همه را از مملكت اخراج كنند، اما سه ربع مسلمين قبل از خروج به قتل

رسيدند!!! (مراجعه شود به تاريخ تمدن گوستا ولوبون).
متأسفانه هر نظر علمي تازه اي كه متكي به دلائل منطقي بود نزد پاپها م ردود شناخته مي‌شد و در نظر عوام به نام مخالفت با اصول آئين مسيح υ جلوه مي دادند. به همين دليل بسياري از دانشمندان را به جرم نظر علمي، به حبس محكوم كرده و يا بعضي را زنده زنده آتش مي زدند. در نتيجة اين كشت و كشتارها آئين مسيحي دو جنبة منفي به خود گرفت: يكي جنبة توحش و ضد بشري. ديگر جنبة ضد علمي . چون علوم تدريجا سير تكاملي داشت و پاپ و كليسا كه خود را مقابل علوم و ضد دانش قلمداد كرده بود عقب نشيني مي‌كردند تا آنكه مذهب جنبة ضد علمي به خود گرفت و اين وسيله اي شد براي تبليغ بي ديني تا آنكه امروز وقتي به مكتوبات ماديين مراجعه مي‌كنيم مي‌بينيم همه جا مذهب را نقطة مقابل علم قلمداد مي كنند. مثلا مي گويند: استنباط مذهبي چنين ولي استنباط علمي چنان اقتضاء دارد.

نصرانيت تمام اديان الهي را لكه‌دار و بدنام كرد

مردمان اروپا چون مخالفت پاپها را با نظريات علمي مشاهده كردند و مطالب اناجيل را با عقل و خرد موافق نديدند، متأسفانه با يک قياس غلط و خالي از منطق به همة اديان و به كلية مطالبي كه جنبة مذهبي داشت تعميم دادند و تمام أديان را خرافي دانستند. جايي كه مسيحيت و پاپها را با آن عظمت و شوكت خرافي و مخالف دانش ديدند با قياس اولويت ساير أديان را موهوم پنداشته و مجموع اين افكار مغالطه آميز را به صورت سوغات از دروازه هاي اروپا به شرق صادر كردند و مردم شرق هم كه فريفتة صنعت و ترقيات اروپا گشتند

بدون مطالعه افكار نامستدل آنها را پذيرفتند و دين خرافي و دين خرافي سر زبانها افتاد و خيال كردند هر ديني مخالف علم و دانش است و در نتيجه دانشمندان اسلامي محكوم به حكم كشيشها شدند. در واقع نصرانيت بشر را به بي ديني سوق داد.

نصرانيت سبب شد علماي رباني بدنام شوند و مردم نسبت به افكار حقيقي الهي نيز بدبين شوند

پيشوايان اسلام كه خود مؤسس بسياري از علوم و پايه‌گذار افكار صحيحه بودند مورد تحقير مقلدين اروپا گرديدند و مردم بي خبر از حقائق اسلامي پنداشتند دانشمندان اسلامي هم مانند پاپها مخالف علم و دانش اند . ما نمي‌گوئيم: در شرق روحاني‌نما و عالم نما يافت نمي‌شود، ما مي‌گوئيم پيشوايان اسلام مروج علم و طرفدار دانش بوده اند و طبق مقررات اسلامي حتي يهوديان و مسيحيان دانشمند را مورد تقدير و تشويق قرار مي‌دادند و از كلية علومي كه زندگي فردي و اجتماعي را اداره كند پشتيباني مي كردند و تحصيل هر علمي را واجب كفائي و بعضي از واجب عيني مي‌دانستند. ممكن است چنين تفاوتي را كه بين روحانيين اسلامي و پيشوايان مسيحي وجود دارد كسي باور نكند و اين سخن را بر تعصب خشك حمل نمايد . لذا اين قضاوت را به بعد از مطالعة سخنان زير موكول مي‌كنيم.

مقايسة روحانيت نصراني با اسلام

هر كس اندكي از تشكيلات عريض و طويل پاپها را شنيده و شمه اي از اوضاع دربار پاپ ديده باشد مي‌داند كه تفاوت ميان اين دو تا چه حد است و اگر كسي بخواهد پاپ اعظم را ملاقات كند مدتها بايد معطل شوند و كاخهاي مجلل و خير كنندة پاپها با همة تزئينات و خدم و حشم روي سلاطين دنياپرست ماده‌گرا را سفيد كرده است . اين همه

كشتار بيرحمانة دول مسيحي در اطراف دنيا دلها را مضطرب مي‌كند و ستمگريهاي دلخراش آن عالم را فرا گرفته . اما پاپ به روي خود نمي آورد. كشتارهاي دسته جمعي اعراب فلسطين و مسلمين الجزائر و ديگر ممالک را نديده و نشنيده مي‌گيرد. آيا از جنايات دول مسيحي در خاورميانه و پامال كردن حقوق افراد بشر كشيشان بي خبرند، نه والله. ولي به عكس تا دول اروپا به كلي مسلط بر ممالک نشده بودند درب خانة علماء و مراجع اسلامي پناهگاه بيچارگان بود و هر كس هر ساعت مي‌توانست مراجع روحانيت را كه پناهگاه ملت بودند ملاقات كند.

فراموش نمي كنم چهل سال قبل دم دروازة قم مأموري از كساني كه بار نمک حمل مي كردند خرواري صد دينار كه ده يک ﷼ فعلي است مطالبه مي‌كرد، مردم در خانة يكي از علماي قم اجتماع كردند كه اين ظلم را از ما بگردان . آن عالم روحاني فرماندار را خواست و به يک تهديد اين كار موقوف شد. اما چون اروپائي‌گري مردم را از علماي روحاني جدا كرد ودول اسلامي هم به اشارة اروپائيان در خانة علماء را بستند، ديگر پناهي براي امت باقي نگذاشتند. اكنون اگر هزاران نفر كشته شود وهزاران حقوق پامال شود يک مرجع صلاحيت‌دار كه به درد مردم برسد وجود ندارد . در مقايسة وضع پيشوايان اسلام و مسيحيت آنچه ذكر شد يكي از هزار بود. و اما از جهت علم و تمدن:

ون لون كه خود از دانشمندان مسيحي است مي‌نويسد: بيچاره گاليله چون بي احتياطي كرده بود و از همه بدتر در باب حركت زمين و سيارات عقائدي اظهار داشته بود كه به كلي با اصول كليساي كاتوليک مغايرت داشت او را به زندان انداختند و پروتستانها نيز در دشمني با دانش و علم طب دست كمي از كاتوليک‌ها نداشتند و هر كسي در طلب كشف حقيقت بر مي‌آمد خطرناكترين دشمن نوع بشر مي‌دانستند.

گوستاولوبون فرانسوي مي نويسد: يک قرن و نيم بعد از اکتشاف گردش دوراني خون هنوز اطباء اسپانيا از اين مسئله بي خبر بودند. ونيز مي‌نويسد: در قرن دهم ميلادي يکي از پاپها خواست مطالب علمي خود را انتشار دهد به اندازه اي مورد تعجب واقع شد که او را متهم کردند که شيطان در جسم او حلول کرده و از طريق خداوند مسيح خارج شده است.

اکنون از زبان همين م ورخين مسيحي طرز رفتار علماي اسلام را بشنويد. جرجي زيدان تحت عنوان تأثير تمدن اسلام در علوم بيگانه مي نويسد: دانشمنداني از ميان مسلمين برخاستند که افکار و عقائدشان از صاحبان اصلي علوم در پاره اي از موارد عالي‌تر بود و همينکه اروپائيها براي کسب علوم قيام کرد ند ناچار قسمت عمدة آن را از زبان عربي با رنگ اسلامي ترجمه و اقتباس کردند.

گوستا ولوبون مي نويسد: تمدن اسلامي به قدري که در مشرق تأثير بخشيد در مغرب نيز مؤثر واقع شد و بدين وسيله اروپا از تمدن بهره‌مند شد.

عده اي از مستشرقين اروپائي و امريکائي اعتراف کرده اند که دنياي غرب قبل از جنگ هاي صليبي بهره اي از علم و صنعت نداشتند همينکه مسيحي‌ها براي فتح المقدس به شرق آمدند چشمشان به نور اسلام روشن شد و به جاي بيت المقدس علم و صنعت را فتح کردند.

مؤلف گويد: مطلب در اين خصوص خيلي بيش از اين‌ها است که گفته شد، ولي چو ن در اينجا بناي ما بر اختصار است، به همين اندازه اکتفا مي‌کنيم.

مفاسد مخترعين نصاري بيش از مصالح ايشان است

شايد برخي مي پندارند هر کس اختراعي کرد خدمتي به بشر کرده و بايد به بهشت جاودان رهسپار شود غافل از آنکه مخترعين جديد چون مادي و لامذهب و بي بند و بار بودند تعدادي از

اختـراعـاتـشان مـردم دنـيـا را بـه لامذهبي و مـاديـگري تـوجه داده است، چون مـردم دنـيـا خيـال مـي كـنـنـد مـختـرع بـرق و يـا فـلان مـاشيـن مـادي است، پـس مـاديگـري خوب است و بـايـد پـشت پـا بـه تـمـام اخلاق حسنه و عـاطفـه و رحم و تـوكـل زد و عقـائـد و افـكـار حقـه را بـايـد دور ريخت و مـانـنـد مـختـرعين نـصاري لاأبـالـي و بـي عـاطفـه شد . مـختصر آنـكه حكـومـت اخلاق حسنه بـر دلـهـا از بـين رفـتـه، چرا، بـراي آنـكـه مـختـرع بـرق اطاقـهـا را روشن كـرده و نـور ايـمـان را از دلـهـا بـرده و بـسيـاري از مـختـرعين تـمـام مـزايـاي انـسانـي و اخلاق را پـامـال كـردنـد و در عـوض بـراي مـا مـاشيـن آوردنـد . هر كـس خيـال مـي كـند بـا طلـوع ستـاره هـاي درخشان صنعت آسايـش بـشر تـأمـين خـواهد شد و خـوشبـختي بـه جاي بـدختـي و راحـتي جاي رنـج، و حيـات جـاي مـرگ تـدريـجي را خـواهد گـرفـت، و بـالأخره اشعة تـمـدن ظلـمـت و تـاريـكـي تـوحش را از عـالـم خيـال رؤيـاي شيـريـن يـک زنـدگـي لـذت‌بـخش را پـيـش‌بـيـنـي مـي‌كـنـد چهرة عبـوس و هولـنـاک بـدبـختـي و نـابـودي از دور آشكـار شد . تـا خـواست نـفـس راحـتي بـكـشد عـفـريـت جنـگ صنـعتـي عـالـمگـير شد و تـمـام آبـادي روي زمـيـن لـگـدكـوب زور و استعمـار شد.

مـختـرعين و دانـشمـنـدان صنـعتـي هنـوز در آزمـايـشگـاه‌ها مـشغول تـكـمـيل اختـراعـات خود بـودنـد كـه نـتـيجة افـكـار و زحـمـات آن‌هـا بـه صـورت سلاحـهـاي سنـگـين مـيـدان جنـگ را مـزيـن ساختـنـد . هـواپـيـمـاهـا قـبـل از آنـكـه مـايـحتـاج زنـدگـي مـردم را حمـل و نـقـل كـنـنـد. آمـادة ريـختـن بـمـب هـاي مـخرب شده و بـراي نـابـود كـردن بـشر بـه پـرواز آمـده است و قـبـل از آنـكـه از نـيـروي اتـم استفـاده شود سايـة خطر آن دنـيـا را تـاريـک كـرده . فـقـط نـتـيجـة ايـن اختـراعـات بـردن تـقـوي و نـابـود كـردن رحم و مـروت و انـصاف و طهـارت شده و بـه جاي تـعـاون بـقـاء، تـنـازع بـقـاء آورده است و لـذا نـگـرانـي شديـد و عدم اطمـيـنـان بـه يـكـديـگـر بـيـن بـشر عـمـومـي شده است.

خيال محال

بعضي خيال عقب گرد كرده اند و با ادعاي دروغين اصلاح‌طلبي اظهار مي‌دارند كه بايد به روش سابقين برگشت، ولي مگر از راهي كه با زحمت فراوان و مخارج هنگفت رفته و سودهايي كه از آن برده اند، ممكن است برگردند. گاهي دم از موقوف ساخت آزمايشهاي اتمي و تقليل سلاحها مي زنند، بيچارگان نمي دانند كه چيزي را كه نمي خواستند چرا به وجود آورده اند، مگر هواي نفس كه موجد بدبختي است دست برمي‌دارد.

نكتة اصلي حمله به اسلام و علماي واقعي اسلام است

نصاري و هر يک از مذاهب باطله مي دانند تنها كسي كه مي تواند مشت آن‌ها را باز و در جامعه رسوا كند علماي مجاهد اسلامي مي باشند. پس تنها چيزي كه مانع از پيشرفت م قاصد مسموم ايشان است دانشمندان حقيقي دين مي باشند. لذا با هر وسيله‌اي شده با تهمت و دروغ‌پردازي به علماي خيرخواه افترا مي‌زنند و هر چه مي‌توانند با كمک عالم نمايان خرافي ايشان را پيش مردم خوار و كوچک مي كنند و از نفوذ ايشان مي كاهند. مثلاً آثار عرفاء و ش عرائي كه علماي دين را زاهد ظاهرپرست و رياكار قشري مي‌خوانند ترويج مي‌كنند و دواوين آن‌ها را نشر مي‌دهند و چون نفوذ علماي خرافه‌ستيز و حق‌گو كم شد با كمال آزادي مي تازند و با جان و مال و ناموس مردم بيچاره بازي مي‌كنند. و امثال شيخ فضل الله نوري را به قتل مي‌رسانند. از سوي ديگر در مدارس درس رقاصي و موسيقي داده مي شود، اما از علم دين و عقائد حقه و دفع خرافات خبري نيست.

تمسخر و تحقير نصاري از علماي اسلامي

تاريخ ملكزاده ص 281 مي‌نويسد: مسيونوز نصراني و ساير مسيحيان در روز عيدشان به لباس روحانيت يعني عمامه ملب س و براي تقليد و تمسخر به علماي اسلام مضحكه‌اي اجرا كردند!

بدگوئي نصاري از علماي اسلام

اكنون كه دول مسيحي بر ممالک اسلامي تسلط دارند تاريخ نويس و شاعر و روشن فكر (البته روشنفكري كه خودشان مي پسندند) كارشان بدگويي به دين است. براي نمونه دكتر ملك زاده تاريخ‌نويس مشروطه در ص 252 كتابش مي نويسد: ميرزا رضا حكمي با اينكه فلاسفه در آن زمان مردود بودند در مجلس درسش صدها محصل حضور مي‌يافتند و از آن كانون فضل بهره مند مي شدند، در غزل سرائي يدطولائي داشت و در روشن كردن افكار و دريدن پردة سالوسي و رياكاري زاهدنماها جهد بسيار مي‌كرد. به همين جهت مورد بغض و كينة آخوندها بود. ملاحظه كنيد كسي كه به فلسفة قديم وتئوريهاي باطل و منسوخ گذشته و غزل سرائي مردم را گمراه مي كرده و اهل علم او را باطل و فاسد دانسته اند، اين مورخ از او تعريف و تمجيد مي كند. و در ص 254 در تحقير علماي نجف مي‌نويسد: پس از مطالعه و تحقيق عميق بر ما مسلم شد كه افكار آزاديخواهي به معنائي كه امروز در ممالک راقيه تلقي مي‌كنند در جامعة علماي نجف راه نداشته. البته چون مطالعه ملكزاده منحصر به مطالعة كتب مستشرقين مغرض اروپا بوده بيش از اين نتوانسته بفهمد. و در ص 119 از مسلمين بدگويي كرده كه بيشتر به عقائد مذهبي علاقمند هستند تا به وطن و آب و خاك و گاهي تعصب مذهبي عوام به بيرحمي و شقاوت منتهي مي‌شود، در جواب چنين مورخي بايد گفت: اگر مسلمين علاقة كمتري به وطن دارند، بي دينان ابدا علاقه‌اي به وطن ندارند و هر چه وطن‌فروشي شده به

دست بي‌بند و بارها و بي‌دينان شده است. در همان صفحه از اقليتهاي فاسد تعريف كرده و عدة آنان را به دروغ زياد نشان داده و مي گويد در انقلاب باب ده ها هزار نفر به هلاكت رسيدند، با اينكه شرارت پنجاه نفر بابي را نبايد انقلاب گفت و شايد تمام بابية آ ن زمان به هزار نفر نمي‌رسيدند، اما اين مورخ مغرض در همان صفحه به كلمات مورخين اروپائي استناد مي كند كه قطعا غرض آن‌ها بيشتر از نويسندة خود كتاب است.

خلاصه اي از زندگي صلاح‌الدين ايوبي

نويسنده گويد: در پايان مناسب است اشاره اي هم به زندگي صلاح الدين ايوبي ن مائيم. در كتاب طبقات سلاطين اسلام مي نويسد: «صلاح‌الدين يوسف الناصر الأيوبي»، پسر نجم الدين، پسر شاي پسر ايوب، اصلا كرد است . در سال 531 هجري (1138 ميلادي) متولد شد و در نزد نورالدين محمود بن زنگي سر كرد و نورالدين به پاس زحماتش او را به حكومت شام منصوب نمو د و بعدها صلاح الدين و عمويش اسدالدين شيركوه را مأمور مصر نمود.

بعدا كه مصر و شام ضميمه شدند شيركوه امير مصر شد و در سال 564 (1169) كه شيركوه در گذشت، صلاح‌الدين ايوبي به طور مطلق امير مصر گرديد و العاضد آخرين امير فاطمي مصر كه عنوان خلافت داشت در سال 567 وفات يافت و از نظر خلافت دامنة كار مستضيء عباسي شامل مصر هم گرديد . پس از فوت عاضد مكه و مدينه كه در قديم جزء لاينفك مصر بود نيز ضميمة كشور صلاح الدين شد و وي برادر خود تورانشاه را در سال 569 به اميري يمن منصوب و روانه نمود.

در سال 570 هـ يعني پس از مرگ نور الدين زنگي صلاح‌الدين به دمشق وارد شد و سراسر شام تا حد فرات را ضميمة كشور كرد و فقط حلب در سال 581

يعني سال مرگ الصالح پسر نورالدين ضميمه شد، دولتي تشكيل داد كه از رود نيل تا رود فرات وسعت داشت و فقط قطعاتي كه صليبي هاي عيسوي در ضمن جنگ‌هاي اول و دوم صليبي در آنجا وارد شده و استحكامات و قلعه هائي ساخته بودند، باقي ماند.

ولي صلاح الدين پس از جنگهاي پيروزمندانة حطين در تاريخ 24 ربيع الثاني 583 (4 ژوئيه 1187) صليبي‌ها را از ميان برداشت و در ظرف سه ماه بر بيت‌المقدس دست يافت.

صليبيان اروپائي كه در ضمن جنگهاي ا ولية صليبي توانسته بودند بيت المقدس را به چنگ آورند از اقدامات صلاح الدين به هيجان درآمدند و جنگ سوم صليبي را به فرماندهي ريشارد اول پادشاه انگليسي و فيليپ اگوست پادشاه فرانسه شروع نمودند و در سال 586 به طرف فلسطين حركت نمودند. پس از يک سال و نيم جنگ خونين بين مسلمين و نصاري صلح سه ساله‌اي برقرار گرديد و نصاري نتوانستند از اين جنگ نتيجه اي به دست آورند، (ريشارد در ضمن اين جنگها اسير مسلمين شد).

پس از يک سال يعني در سال 589 (1193 ميلادي) صلاح الدين ايوبي وفات يافت و سيف الدين عادل ايوبي برادر صلاح الدين جانشين وي شد.